

گَبِرُ سَرِ دَرِه . (۱)

■ / Gabðr sar dârð / .

□ او سر [مانند] ایبا دارد .

کاربرد: موضوعی را برای رسیدن به نیت خود بهانه قرار دادن .

\*\*\*

گَبِ رِیْنِی نُکُنْ .

■ / Gab rini nokon / .

□ وسط حرف زدن کثافت کاری نکن .

کاربرد: در مورد کسانی گویند که بدون مقدمه وارد بحثی می شوند و ارتباط بحث را قطع می کنند .

\*\*\*

گَبِ زَ دَرِه، رَعِنِکِه شَهْرِ خَوَانِدِه دِنِیِه .

■ / Gab za darð, ranekð šahrð xândð deniya / .

□ دارد صحبت می کند، اشعار رعنا جان را که نمی خواند .

کاربرد: اعتراض به توجه نداشتن به سخنان کسی .

\*\*\*

گَبِ زَنِه کِ اُسْخَانِ اِشْکَنِه . (۲)

■ / Gab zanð ke osoxân iškand / .

□ حرف هایی می زند که استخوان خورد می کند .

کاربرد: در جهت تضعیف مخاطب زخم زبان زدن .

\*\*\*

گَبِ شِیْرِیْنِ خَانَ خَرَابِ کُنِه .

(۱) گَبِرُ: پرنده ای است خوش گوشت و نادر و با نوک دراز که اسم فارسی آن (ایبا) است و معمولاً

شب ها در جستجوی غذا است .

(۲) به گونه دیگر: هر کِ بُگُوتِه، اُسْخَانِ بَشْکِیْنِیِه. (هر کس این سخن را گفت: استخوان ترکاند.)

## ■ / Gabθ širin, xâna xarâb konθ /.

□ حرف های شیرین موجب خرابی خانه است .

کاربرد: نوعی هشدار که: چنانچه زمان و فرصت های مناسب را با گوش کردن قصه های شیرین از دست بدهید زندگی را باختید .

\*\*\*

گب کوپا نُبو نه، کَرْ کُوپا بُونه (۱) .

## ■ / Gap kupâ nobunθ, kar kupâ bunθ /.

□ حرف انبار نمی شود، ولی دسته های شالی انبار می شود .

کاربرد: به جای حرف زدن کار(شالی را جمع) بکن .

\*\*\*

گبْ گبْ هَرَه (کَشِنَه) پُوچا میهی سَرْ .

## ■ / Gab, gab harθ pučâ mehi sar /.

□ حرف حرف می آورد گریه هم کله ماهی .

کاربرد: پرحرفی، باعث طولانی شدن بحث می گردد .

\*\*\*

گب مینْ گب نزنْ، سیفیدی مینْ زردی نزنْ .

## ■ / Gabe men gab nazθn, sifidi men zardi nazθn /.

□ بین حرف حرف نزن. با سفیدی زردی قاطی نکن .

کاربرد: ایجاد درد سر نکردن .

\*\*\*

گب نَزَا، کاچه پَرِ گَرَه .

## ■ / Gab naza, kâčθ parθ garθ /.

□ حرف نَزده چوپ را بدست می گیرد .

(۱) گُوپا = جمع کردن در یک محل = روی هم ریختن = توده بزرگ .

کاربرد: آتش مزاج بودن .

\*\*\*

گب نر و ماده دَره .

■ / Gab nar o mādθ darθ / .

□ حرف هم نر و ماده دارد .

کاربرد: وقتی کسی موضوعی را مطرح می کند یا پاسخ پرسشی را می دهد، واژه ها و جملاتی را انتخاب می کند که هماهنگ با نیات و منافع او است ، لذا شنونده باید هوشیار باشد و نظر خاص گوینده را تشخیص بدهد .

\*\*\*

گب نَزَنه نَزَنه، وختی زَنه کوی فوسَدنه .

■ / Gab nazanθ, nazanθ vaxti zanθ kuya fosadanθ / .

□ حرف نمی زند نمی زند، اما زمانی که حرف می زند کوه را خراب می کند .

کاربرد: افراد آرام و کم حرف ولی نکته گو .

\*\*\*

گب وَنه وِ جا سَر زَن .

■ / Gab vanθ ve jâ sar zan / .

□ حرف را باید در جای مناسب خودش زد .

کاربرد: سفارشی است که: هر سخنی را در هر جا نمی شود گفت .

\*\*\*

گتِه کین گتِه شِلارِ خَنه .

■ / Gatθ kin gatθ šelâr xanθ / .

□ کون گنده شلووار بزرگ می خواهد .

کاربرد: کار بزرگ هزینه (تلاش) زیادی را طلب می کند .

\*\*\*

گته نام دَره، شکلِ بد .

■ / Gatθ nām darθ, šekle bad / .

□ نام بزرگی دارد ولی شکل و شمایل بد .

کاربرد: نامش با شخصیتش همخوان نیست. (یادآور: ترکیبش خوب است مرده شور تجزیه اش را ببرد).

\*\*\*

گته آدِمه دُوِدِمانه .

■ / Gatθ âdðmθ dudemânθ / .

□ از خانواده بزرگان است .

کاربرد: رفتار و کردارش نشان دهنده بزرگی و بزرگ منشی است .

\*\*\*

گته آقُوَزِ بی دِلِه .

■ / Gatθ âqoze bi dâlθ / .

□ گردوی بزرگ بدون مغز .

کاربرد: بر عکس ظاهرش یا نامش چیزی بارش نیست .

\*\*\*

گته چَنگال .<sup>(۱)</sup>

■ / Gatθ čengâl / .

□ او چنگال بزرگ است .

کاربرد: در باره کسانی گویند که در مصرف(پخت و پز\_خرید...) اسراف می کنند .

\*\*\*

گته گته واز نَکُن، تِ شِلارِ وِزَرَنه .

■ / Gatθ gatθ vâz nokon, te šelâr vazeranθ / .

(۱) وقتی که با دو دست جفت به هم مثلاً آرد بر می داریم می گوئیم که: «ایک چنگال» آرد برداشتم. گاهی از

اوقات چنگال کار پیمانه را انجام می دهد. گته چنگال می تواند به معنای پیمانه بزرگ هم باشد .

□ جست و خیزهای بلند نکن شلواریت پاره می شود .  
کاربرد: اندازه خودت را بشناس و برای خود در دسر ایجاد نکن .

\*\*\*

گته گته گب زنه .

■ / Gatθ gatθ gab zanθ / .

□ حرف های بزرگ ، بزرگ می زند .  
کاربرد: بیشتر از حد (توان مالی \_ توان علمی...) خویش ادعا داشتن .

\*\*\*

گته گته واز کانه .

■ / Gatθ gatθ vâz kânθ / .

□ بلند بلند می پرد .  
کاربرد: بلند پروازی کردن .

\*\*\*

گته ونه پُرد بَنه، کُچی وِ سَرَرِ رَکْ بَباشه .<sup>(۱)</sup>

■ / Gatθ vanθ pord bane, kuče ve sarare rad babâše / .

□ بزرگتر باید پل بسازد تا کوچکتر از روی آن عبور بکند .  
کاربرد: بزرگتران باید با کوچکتران رفتار مناسب داشته باشند تا کوچکتران نیز حرمت آنان را حفظ کنند .

\*\*\*

گدا ارباب وکّه، خُشتِ کَسه کاره یِدا کُنه .

■ / Gadâ arbâb vakθ, xošte kasθ kârθ yedâ kânθ / .

□ گدا وقتی پولدار بشود دوستان و اقوام خود را فراموش می کند .  
کاربرد: خود را کم کردن . جنبه نداشتن .

(۱) پُرد: بندر در زبان فرانسه و در فارسی به معنی پل است.

\*\*\*

گدا خانه امشبِ عروسیه .

■ / Gadâ xânð emšab orusiya /.

□ خانه گدا امشبِ عروسی است .

کاربرد: فقیری به نوایی رسیده است.

\*\*\*

گدایی دانه، جُم شووِ یدَا کُنه .

■ / Gadâey dâñð, jome šouvð yedâ konð /.

□ راه و رسم گدایی را بلد است ولی شب های جمعه را [همیشه] فراموش می کند .

کاربرد: کسی که با وجود توانایی کاری غیر منتظره از او سر زند - مشکل داشتن .

\*\*\*

گدایِ خیر ندنه، وِ کلاته نیشکِن<sup>(۱)</sup> .

■ / Gadâya xeyr nadane, vi kelâtð niškðn /.

□ به گدایی که کمک نمی کنی دیگه کاسه اش را نشکن .

کاربرد: چنانچه یاری نمی کنی لااقل درد سر ایجاد نکن . (یادآور: ما را به خیر تو امیدی نیست شر مرسان.)

\*\*\*

گدا ب گدا گونه: مِرِه خیر هَدِ .

■ / Gadâ be gadâ gonð mðrð xeyr hade /.

□ گدا از گدا می خواهد که به او خیر بدهد .

کاربرد: انتظار بیهوده داشتن . (یادآور: گدا به گدا، رحمت به خدا.)

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: گدایِ اَکِ خیر ندِن، دو سُن کَالْمُ نَزِن. (اگر به گدا خیر نمی دهی دیگر هولش نده.)

گدایِ مَرزِسَ خیرِ هَدِیِ ادعایِ شراکتِ کُنِه .

■ / Gadâya marzð sa xeyr hadi eddeaye šerâkat konð / .

□ سر مرز مزرعه به گدا کمک بکنی ادعای شراکت با شما را می کند .  
کاربرد: دخالت ندادن هر کس و ناکس در مسایل زندگی خویش .

\*\*\*

گدا بِ گدا، رَحمتِ بِ اَدِی .

■ / Gada be gada, rahmat be adei / .

□ گدا به گدا رحمت به دایی .  
کاربرد: کسی از کسی پولی بخواهد او هم اعلام بی پولی کند .

\*\*\*

گُدُ گردِنِه .

■ / Godo gardðna / .

□ جمع می کند \_ لوله می کند .  
کاربرد: درباره کسی است که : لقمه های بزرگ بر می دارد و می خورد \_ کارها را به منظور زود تمام کردن سرسری انجام می دهد .

\*\*\*

گُدُ مَوْسُو .

■ / God mousu / .

□ خیره سر مشکل آفرین .  
کاربرد: در باره کسانی گویند که هم چاقند و هم اهل کار نیستند و هم مشکل آفرین هستند .

\*\*\*

«گرا» گردِنَ زَنِه، کُلا دوجِ جَرکَشَنِه، جُولا یَمْ بِلْ بِلْ گُونِه .<sup>(۱)</sup>

(۱) طایفه گرا در شرق چابکسر و طایفه کلادوزها در منطقه سرولات و طایفه جولا بیشتر در غرب رامسر زندگی می کنند .

■ / Garâ gardân zanð, «kolâ duj» jar kašanð, «julâ» yam bai bal gunð /.

□ طایفه گرا گردنکش هستند. طایفه کلاه دوز زیاد حرف می زنند و طایفه جولاهم بله بله می گویند کاربرد: وقتی از ویژگی شخصیتی کسی ناراحت شوند\_ خصوصیات خلقی سه طایفه .

\*\*\*

گُرانِ گازه .

■ / Gorân gâzð /.

□ گران دندان است .

کاربرد: کرانفروش بودن .

\*\*\*

گرباز دُم شیر دَدره .

■ / Garbâz doma šir dadarð /.

□ به دسته گرباز دارد شیر می دهد .

کاربرد: وقت تلف کردن کسی در حین انجام کار .

\*\*\*

گِرچه سَ پلنگه .

■ / Gerčð sa palangð /.

□ پلنگ روی دیواره(تپه) سنگی است .

کاربرد: مرموز و خطرناک .

\*\*\*

گُر خَنَدِ خُشی لیکه، تُس قَسِمِ قَسِمِ خُری .

■ / Gor xandð xošeleykð, tos qasem qasem xori /.

□ تیز دادن موجب خنده و شادی است ولی بو دادن موجب قسم خوردن حاضران .

کاربرد: نتیجه بد داشتن انجام کارهای پنهانی و رندانه یک تن از اعضای یک گروه که موجب کدورت و

تفرقه گروه می گردد .



\*\*\*

گرده بز مُرغان<sup>(۱)</sup>.

■ / Gardə baza morqâna /.

□ مرغ با مالاندن خود به گرده خاک تخم کرده است.  
 کاربرد: درباره وجود فرزند نامشروع است. (یادآور: نور دیده است.)

\*\*\*

گُره رس نیه .

■ / Gorə ras niya /.

□ صدای آدمی به آنجا نمی رسد.  
 کاربرد: فاصله زیاد داشتن.

\*\*\*

گرزه پُوچای بَنه، خُشتره اواره کُنه .

■ / Gərzə pučā ya bane xoštəra avārə konə /.

□ موش با گربه روبرو بشود خودش را کم و گور می کند.  
 کاربرد: در ترس زیاد گویند.

گرز پُشت گاجمه دُبُسته .

■ / Gerza pošte gâjemə dobostə /.

□ بر پشت موش گاو آهن (خیش) بسته است.  
 کاربرد: کار نا معقول انجام دادن.

\*\*\*

گرزه مُسان کُنه کُنه .

(۱) باور بر این است که: مرغ حتی بدون آمیزش با خروس تخم می گذارد. چنین تخم هایی را «گرده بز مُرغانه» گویند. در اصطلاح گوشه به خیانت زن به شوهر دارد. مرغ ها به صورت غریزی (شاید برای دفع کُنه...) خودشان را به خاک نرم (گرد) می مالند.

## ■ / Gerzə mosān kotə konə /.

□ مانند موش بچه می زاید .  
کاربرد: در باره کسانی گویند که پر اولادند .

\*\*\*

گرزه گوش دَره .

## ■ / Gerzə guš darə /.

□ گوش او مثل گوش موش است .  
کاربرد: در هوشیار و مراقب همه جوانب امر بودن کسی است .

\*\*\*

گرزه چیه تا و گی بَشه .<sup>(۱)</sup>

## ■ / Gərzə čiya tā ve gi baše /.

□ موش چی هست که: فضله اش باشد .  
کاربرد: توصیف یک چیز بی ارزش است .

\*\*\*

گره سِری .<sup>(۲)</sup>

## ■ / Garə seri /.

□ سر گهواره - لائمی .  
کاربرد: سخنان خواب آور ... در بیهوده گویی کسی .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: گرز کمین تا و کین کی « بش . (موش کیست تا که کونش باشد).

(۲) گر: گهواره .

گَرُ گَرَكِ هَرِچِ وِیشتِه شَتِّ بَزَنی، وِیشتِه گردَنه . (۱)

■ / Gar garake har či vište šat bazðni, vište gardanð/.

□ چنانچه به گردونه هر چه بیشتر شلاق پوستی بزنی، بیشتر به دوران خود ادامه می دهد .  
کاربرد: زمینه حرکت و کار بیشتر فراهم شدن .

\*\*\*

گرمه کله پیشه حرفه .

■ / Garmð kalð pišð harfð /.

□ حرفی است که معمولاً در کنار اجاق گرم زده می شود .  
کاربرد: در امکان صحت نداشتن حرف است .

\*\*\*

گرمه جا نیشته هف جریب بُورُگره .

■ / Garmð jâ ništð haf jerib bur garð /.

□ جای گرم و نرم نشسته هفت جریب زمین را شخم می زند .  
کاربرد: در باره کسانی است که: از سرمستی مدعی انجام کارهای غیر ممکن می شوند .

\*\*\*

گرما سُوچنه .

■ / Garmâ sujðnð /.

□ آب گرم معدنی(هوا) داغ است .  
کاربرد: اوضاع وخیم است .

\*\*\*

(۱) در گذشته بچه های رامسر اسباب بازی ای داشتند به نام «گرگر» جنس آن از چوب و شکل آن مخروطی بود و گاهی هم در راس مخروط آن میخ فرو می کردند. این وسیله بازی را در زمین صاف بخصوص در آسفالت به چرخش در می آوردند و با شلاقی که از چند تکه پوست شاخه توت درست می شد به گردونه(گرگره) می زدند و دوام چرخش گردونه بیشتر می شد.(پوستی را که از شاخه های درخت جدا می کنند شَتِّ می گویند).

گرم دَکته .

■ / Garm dakətə / .

□ گرم شد .

کاربرد: در آمادگی کسی برای انجام کاری (ازدواج) است .

\*\*\*

گرم گیجا، سُوچِن شیر ؟

■ / Garmə gijâ, sujən šir / ?

□ مایه گرم ماست و شیر داغ ؟

کاربرد: همخوانی نداشتن .

\*\*\*

گرمی لای نیگن، سیری نانه .

■ / Garmi lâya nigan, siri nânə / .

□ وقتی که هوا گرم است رخت و لباس خود را دور نینداز و زمانی هم که سیر هستی نان را .

کاربرد: در بیان دور اندیشی گویند .

\*\*\*

گرم بادی هسه کِ مُفتکی خُشته پیره خاکه سَ نَزنه .

■ / Garme bâdi hesə ke mofteki xošte perə xâkə sa nazanə / .

□ باد گرمی است که مجانی روی قبر پدرش هم نمی وزد .

کاربرد: در باره کسانی گویند که هر کارشان با منظور خاصی انجام می شود .

\*\*\*

گرن بُز سَر چُشمه آوه خُره .

■ / Garən boz sar čošmə âvə xorə / .

□ بز گر از آب سر چشمه استفاده می کند .

کاربرد: در توصیف کسی است که: بیشتر از بضاعت خود کاری انجام دهد یا ادعایی داشته باشد .

\*\*\*

گَزِنِکِ مَارِ بِمِیرِه پیلِمِکِ مَارِ نِمِیرِه .

■ / Gazðne ke mâ:r bemire, peylameke mâ:r nemire / .

□ مادر گزنه بمیرد و مادر پیلِم (آقطی) نمیرد .  
کاربرد: نوازش پس از ضرب و شتم .

\*\*\*

گَزِ گَالِ (۱) حَسَنِ .

■ / Gəž gâl hasane / .

□ حسنی که مانند پرنده پر سر و صدای گزگال است .  
کاربرد: در پر حرفی کسی است .

\*\*\*

گُفْتَارِه کُنِه .

■ / Goftârə konə / .

□ غیبت کسی را می کند .  
کاربرد: در باره عیبجویی کردن است .

\*\*\*

گَلِ بُسِسِه .

■ / Gal bosəšə / .

□ بند پاره شده است .  
کاربرد: در توصیف آدم بی بند و بار و لا ابالی است .

\*\*\*

گَلِه بِنِ هِرچِی بُسِه جُر هَنِه، اِلَا اَدِمِ .

(۱) گزگال = قزقاو: پرنده ای است پر سر و صدا اعتقاد بر این است که هرکس سر گزگال را بخورد پر حرف می شود. (گزگال سر بُخُرده).

■ / Gəɪð bon har čɪ boše jâr hanð, ellâ âdðm /.

□ زیر خاک هر چیزی برود، روزی بالا می آید مگر آدم .  
کاربرد: قیاسی است بین جایگاه انسان و گیاه در نظام طبیعت . (یادآور: مرگ پایان راه است).

\*\*\*

گُلْ بُخْرُدَه کِجایِ (وچ).

■ / Gəɪ boxordə kɪjâya /.

□ دختری است که زمین خورده است .  
کاربرد: دختری است که: سرد و گرم روزگار را چشیده است . با تجربه است .

\*\*\*

گُلْ بُخْرُدَه آدِمَه گِلَه دَس وِنِگِرَه .<sup>(۱)</sup>

■ / Gəɪ boxârdə âdðmð gəɪð das venigarð /.

□ کسی که گل(خاک) خورده باشد نمی تواند، گل خوری را ترک کند .  
کاربرد: دوام و تاثیر کار(عادت) بد در شخصیت انسان . (یادآور: ترک عادت موجب مرض است).

\*\*\*

گُلْ بُوَسُوْجَه، گُلَاب دَر بِيَه .

■ / Gəɪ bousuje, gəɪâb dar biye /.

□ گل باید بسوزد تا گلاب درآید .  
کاربرد: نتیجه شیرین گذشت و فداکاری است .

\*\*\*

گُلْ چَنگَدِیْم، اِسَه صَدایِ بِيَشْنُوْیْم .

■ / Gəɪlã çəŋgadəym, esə sedaya bišnovim /.

□ کوزه! را از دست دادیم(باختم)، حالا صدایش را بشنویم .

(۱) به گونه دیگر: گِلْ خُرْ بَز، خُشْتَه گِلْ خُرِیَه دَس وِنِگِرَه. (بزی که عادت به خوردن گل دارد ترکش نخواهد کرد).

کاربرد: در باختی است که حرف و حدیثی هم در پی دارد .

\*\*\*

گُلِ خیرِ بکاشته .

■ / Gole xir bekāštə / .

□ گل خیر(نیکی) کاشته است .

کاربرد: خرابکاری کردن - مشکلی ایجاد کردن . (یادآور: دسته گلی به آب دادن).

\*\*\*

گِلْ دُگُرد .

■ / Gəl dokord / .

□ زیر خاک رفته .

کاربرد: آرزوی مرگ کسی را کردن .

\*\*\*

گَلِ گردِنِ جیرکتْ نیه .<sup>(۱)</sup>

■ / Gale gardən jirkat niya / .

□ سرو کولش پایین افتاده است .

کاربرد: کسی که: متفکر باشد-در خود فرو رفته و دمنخ باشد .

\*\*\*

گِلْ گَمِجْ .

■ / Gəl gaməz / .

□ ظرف(دیگ) گلی .

کاربرد: آدم بسته و احمق - دیر فهم .

\*\*\*

گُلْ وِچینْ گی وِچینْ وکنه .

(۱) به گونه دیگر: گِلْ گوش شِلْ کت نیه. (کمر و گوشش شل و آویزان است).

## ■ / Gol večin, gi večin vakanð /.

□ گل انتخاب کن سرانجام که انتخاب کن می شود .  
 کاربرد: در توصیف کسانی گویند که در انتخاب(همسر) بدپسند و سخت گیرند و در پی بهترین می گردند که از قضا بدترین نصیب شان می گردد .

\*\*\*

گله بُنِ نَقَرِه صِدا هَنه .

## ■ / Gəɪð bon neqarə sedâ hanð /.

□ زیر گل(خاک) صدای نقاره می آید .  
 کاربرد: نارسا بودن مطلب .

\*\*\*

گله وَنه گله مجالِ چین .

## ■ / Golð vanð golð mijâi čeyn /.

□ گل را باید در فصل گل چید .  
 کاربرد: انجام هرکاری در موقع خودش خوب است .

\*\*\*

گُلْ هَمِنْ گُلْنِ چَرِه گونِ گُلْ محمدی ؟

## ■ / Gol hamən golən, čarə gunən gol mohamadi/?

□ همه گل ها گلند، پس چرا می گویند گل محمدی ؟  
 کاربرد: در باره این است که: انسان ها از نظر انسانیت برابرند ولی آنکس که صاحب هنر است باید شاخص تر از دیگران باشد و نام آورتر .

\*\*\*

گُلِ کِ بُو نَدَرِه، خر کنگله .

## ■ / Goli ke bu nədarə, xar kangəɪð /.

□ گلی که بو نداشته باشد خر کنگر است .  
 کاربرد: در باره کسی گویند که خاصیتی نداشته باشد .



\*\*\*

گندم بکیری، گندم چن جو بکیری جو .

■ / Gandom bekeri, gandom čane, jov bekeri jov / .

- گندم کاشتی گندم درو می کنی، جو کاشتی جو درو می کنی .  
 کاربرد: در باره این است که: کار نیک پاداش و نتیجه نیک و کار بد نتیجه و پاداش بد در پی دارد .  
 (یادآور: از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ن جو سعیدی)

\*\*\*

گندله ت دس بکته .<sup>(۱)</sup>

■ / Gondələ te das bakətə / .

- ترنا(گندله) از دست تو افتاد .  
 کاربرد: وقتی است که بگویم: به هر حال باید بپذیری و خواسته را اجرا بکنی .

\*\*\*

گوتن سخته، ام ایشناوین سخته .

■ / Gutən saxtə, amma išnāvəsin saxtə / .

- گفتن سخت است اما شنیدن سخت تر است .  
 کاربرد: خوب گوش کردن کار هر کسی نیست .

\*\*\*

گوتن گوتنه مردم نفرین پیغمبر جی بدتره .

■ / Gutən Gutəne mordəm nefrine peyqambarə Ji badtarə / .

- بدتر از نفرین پیغمبر حرف هایی است که مردم پشت سر یکفر می زنند .  
 کاربرد: عیب جوئی مردم از کسی تأثیر منفی زیادی در زندگی وی دارد .

(۱) به گونه دیگر: گندله ت دس بکته: ترنا در دست تو افتاد گوشه از این است که: فعلاً امر و حاکم تویی گندله تکه پارچه ای است که بصورت گیس دختران بافته می شود («گندله کی») (بازی با ترنا) همان ترنا بازی است. در مراسم خیاط سری «که مرحله ای مقدماتی برای برگزاری جشن عروسی بود این بازی رونقی داشت .

\*\*\*

گُورْزَا .

■ / Gurzâ / .

□ کسی که از مادر مرده به دنیا آمده است .  
 کاربرد: نوعی تحقیر و توهین نسبت به آدم های کوتاه قد .

\*\*\*

گُورْ تَنگه، عَالِمِ وِیسیه .

■ / Gur tangð, âlâm vesiya / .

□ گور تنگ است ولی دنیا گشاد و وسیع است .  
 کاربرد: غیر ممکن وجود ندارد \_ راه چاره دارد .

\*\*\*

گُورِ پَدَرِ مَالِ دُنیا زِنکَ دو گُلِ بَیْرَ .

■ / Gure pedare mâle donyâ, zânðka du gola biyar / .

□ گور پدر مال دنیا، زن گوزه دوغ را بیاور بخوریم .  
 کاربرد: دم را غنیمت دانستن .

\*\*\*

گُورِ نَدَرِه تا کَفَنِ دِیشتَبُو .

■ / Gur nedarð tâ kafan deyštebu / .

□ اساساً گوری ندارد تا کفن داشته باشد .  
 کاربرد: کسی که بسیار فقیر است \_ ناتوان در انجام دیون مالی و .. .

\*\*\*

گُوزَمِ نُبَا صدا بُکنه، تُسَمِ نُبَا بُو بُکنه .

■ / Gozam nobâ sedâ bokone, tosam nobâ bo bokone / .

- گوز هم نشد که صدا داشته باشد، چس هم نشد که بو داشته باشد .  
 کاربرد: بی خاصیت بودن .

\*\*\*

گُوزُ مال بُکُرده .

■ / Guz mâl bokordâ / .

- گوز مالی اش کرد .  
 کاربرد: سر و ته قضیه را هم آورد . (یادآور: ماست مالی اش کرد.)

\*\*\*

گُوزُ مرگه دوا نُکنه .

■ / Guz margâ davâ nokonâ / .

- گوز نمی تواند شفا بخش مرگ باشد .  
 کاربرد: بی ارزشی کاری یا چیزی .

\*\*\*

گُوزِ گَبْ .

■ / Guze gab / .

- حرف از گوز زدن .  
 کاربرد: بدون مناسبت از هر دری سخن گفتن \_ حرف مفت زدن .

\*\*\*

گُوزُ قُوطی .

■ / Guz quti / .

- جعبه گوز .  
 کاربرد: کسی که یا از نظر قد و قواره و یا از نظر معنوی چیزی به حساب نیاید .

\*\*\*

گُوزه « هَمَسِه کاسِه » رَدَا کانه (۱).

■ / Guzð « hamse kâsð » radâ kânð /.

□ او کسی است که: گوز را به عنوان هدیه به منزل همسایه می فرستد .  
کاربرد: خسیس بودن .

\*\*\*

گُوزِ بَدِی، رَمِ کُنه .

■ / Guz badey, ram konð /.

□ تا گوزیدی طرف فرار کرد .  
کاربرد: هر چیز جزیی را بهانه قرار دادن و قهر کردن .

\*\*\*

گُوزِ آخِرِه بَدِ (۲).

■ / Guze âxðrð bada /.

□ گوز آخر را هم داد .  
کاربرد: مرد .

\*\*\*

گُوسنْدِه هَرچِی یَمِ لاغَر بُو، خُشْتِه پِشمِه سِ خُسنِه .

■ / Gusðnd har ċi yam lâqðr bu, xoštð pašme sa xosanð /.

□ گوسفند هرچند هم لاغر باشد، روی پشم خود می خوابد .

(۱) هَمَسِ کاسِه: یکی از راه های فراهم کردن تفاهم و همبلی بیشتریا همسایگان این بود که بخشی از تولیدات یا داشته های خود را در ظرفی (کاسه چوبی) می ریختند به عنوان تعارفی به همسایگان می دادند. این عمل را «هَمَسِ کاسِ» دادن می گفتند .

(۲) زَن سالداری به آقای دکتر... مراجعه و از درد کمر و پا شکایت می کند. حدس دکتر این است که ممکن است علت سیاتیک باشد . لذا پای راست را بصورت قائم بطرف بالا می آورد که از بیمار بادی خارج می گردد. سپس پای چپ بیمار را بالا می آورد باز هم از بیمار بادی خارج می شود . دکتر می گوید: ت اَز زُ یُوسِنِ نِه خُ بعد از چندی همان بیمار دوباره به دکتر مراجعه می کند با توجه به آشنایی قبلی بیمار از دکتر می پرسد که حال مادرت چگونه است ؟ دکتر می گوید : تو به مادر من چکار داری . ت گوزِ بَدِ بُشِ .»

کاربرد: استغناء طبع داشتن .

\*\*\*

گوسندِ دُنْبِه نُخْرِکِ وِ کینه پَسِه .

■ / Gusendə donba noxorə ke ve kinə pasə / .

□ دمبه گوسفند را نمی خورد که نزدیک کونش است .

کاربرد: افاده ای بودن .

\*\*\*

گوسندِ هَمَرِ شُونِه چِرا وِرِگِه هَمَرِ هَنِه سِرَا .

■ / Gusəndə hamra šunə čerā, vərgə hamra hanə serā / .

□ با گوسفند برای چریدن و با کرگ به طویله بر می گردد .

کاربرد: دو شخصیت متقابل داشتن .

\*\*\*

گوشه تِیلا گوشبَارِ دِبی گَبْ گَبِه .

■ / Gušə tilā gušbār debi, gab gabə / .

□ حرف کسی اعتبار و ارزش دارد که در گوشش گوشواره طلا باشد .

کاربرد: احترام برای ظاهر (لباس، خانه، اتومبیل...) اشخاص. (یادآور: این حرف ملانصرالدین که: آستین نوپلو می خورد.)

\*\*\*

گوشتِ نَاخُنْ، سِوَا نُبُونِ .

■ / Gušt o nāxon, sevā nobunən / .

□ گوشت و ناخن از هم جدا نمی شود .

کاربرد: احتمالاً اشاره به گذشت افراد فامیل نسبت به هم در مواقع بروز مشکلات دارد .

\*\*\*

گُوشْ، گُوشِی بُبُمْ .

## ■ / Guš gušey bobom /.

- گوشی گوشی شدم .  
کاربرد: مشکوک شدم\_ کنجکاو شدم که از ماجرا سردر بیاورم .

\*\*\*

گوشته ونه گاوِه تکجی تیشین<sup>۱</sup> .

## ■ / Guštə vanə gavə take ji teyšeyn /.

- گوشت را باید از پهلوی گاو برید .  
کاربرد: در کمک خواستن باید به سراغ افراد توانا و دارا رفت نه ندار. (یادآور: گوشتو از بغل گاب باید کند \_ کتاب قند و نمک \_ جعفری شهری) .

\*\*\*

گُوش خُدَ قاطرِه گُوش<sup>(۱)</sup> .

## ■ / Guš xoda qātəṛə guš /.

- گوش او مانند گوش قاطر [تیز است] .  
کاربرد: در باره کسی که به حرف دیگران گوش می دهد\_ فضول\_ هوشیار بودن .

\*\*\*

گُوش کُشی .

## ■ / Guš keši /.

- کشیدن گوش .  
کاربرد: تذکر دادن \_ اخطار کردن .

\*\*\*

(۱) گویا بعضی از حیوانات بعضی از خطرات را زودتر و بهتر از انسان تشخیص می دهند. چارواداران عقیده دارند که قاطر از فاصله دور حضور خرس را در جنگل یا مار را در سر راه تشخیص می دهد و به همین دلیل از ادامه دادن راه سرباز می زند و با پا زمین زند و تیز کردن گوش و عدم اجرای دستور صاحب خود در واقع علامت می دهد. چارواداران عقیده دارند که در چنین مواقعی گوش حیوان «زنگ» می زند و خطر را احساس می کند .

گوشه بزّه .

■ / Gušð baza / .

□ گوشه زد

کاربرد: طعنه زد \_ کنایه است \_ (گوشه نزن یعنی کنایه نزن) .

\*\*\*

گوشت بِ غَمِ پُچنه، چُنْگلِ بِ شادی<sup>(۱)</sup> .

■ / Gušt be qam počanð, čongðl be šâdi / .

□ گوشت با غم و اندوه پخته می شود، چغندر با شادی و خوشحالی .

کاربرد: چیزهای با ارزش گران بدست می آید و چیزهای بی ارزش، آسان .

\*\*\*

گُوله بُخُرْدِه خوکِه مانِه<sup>(۲)</sup> .

■ / Gullð boxordð xukð mânð / .

□ مانند خوکي است که تیر خورده باشد .

کاربرد: کسی که از خسارت وارده بشدت خشمگین است و در مقام مقابله به مثل باشد .

\*\*\*

گُونِم: نَر، گونِه: بُدُوش .

■ / Gunðm: narð, gunð boduš / .

□ می گویم: نر است، می گویند: بدوش .

کاربرد: نداشتن تفاهم .

\*\*\*

(۱) گونه دیگر: گوشت به غم پُچنه، نَر || بِ شادی. (گوشت دیر می پزد ولی سبزی زود می پزد.)

(۲) به گونه دیگر: گول سُوچ بُه. (درد گلوله خوردن را دارد.)

## گی چاله دله سیردی . (۱)

■ / Gi čâið dðið sirdi / .

□ نردبان داخل چاله قاضلاب .

کاربرد: تحقیر و توهین نسبت به اشخاص قد بلند و کم استعداد .

\*\*\*

## گیرنده سگه گوشِ بپ نیه . (۲)

■ / Girandð sagð guš bebeniya / .

□ سگی که به اشخاص حمله می کند، نشانه اش این است که گوشش بریده شده است .

کاربرد: تحقیر نسبت به کسی است که : از جانب او احساس خطر نمی شود .

\*\*\*

## گیرنده سگه، لاب نکنه .

■ / Girəndə sag, lāb nokonə / .

□ سگ های مهاجم پارس نمی کنند .

کاربرد: در باره کسی است که وقتی قصد دعوا داشته باشد، پیشاپیش رجز نمی خواند .

\*\*\*

## گیس ند .

(۱) سیردی: درخت یا شاخه بزرگ درختی که خود شاخه های زیادی داشت) را می بریدند و شاخه های جانبی آن را به نحوی قطع می کردند که جای گرفتن دست و گذاشتن پا روی آن باشد. و موارد استفاده آن برای رفت و آمد روی بام خانه و شیروانی و چیدن مرکبات... بود. این چوب یا شاخه را «سیردی» می گفتند. در واقع «سیردی» پدر «نردبان» است .

(۲) سه روایت درباره علت بریدن گوش سگ: الف- آقای صفر قاسمی رئیس اداره فرهنگ و ارشاد رامسر می گویند: از کسی که گوش سگ را می برید پرسیدم چرا گوش سگ را می برید: پاسخ داد برای مهار کردن غریزه جنسی این کار را می کنیم و گوش بریده را هم می پزیم و همراه غذا به خود سگ می خورانیم. ب- آقای مهندس امین افشار عقیده دارند: سگ معمولاً مسیر صداها را تعقیب و حرکت می کند و از محل نگهداری خود (خانه و گله...) دور می شود. با بریدن گوش در این امر اختلال پیش می آید و سگ پیوسته هوشیار و مهاجم در پست خود باقی می ماند. پ- آقای عیسی خاتمی بر این باورند که: با بریدن گوش سگ، سگ کینه همه را به دل می گیرد و مهاجم بودن سگ در واقع به نوعی میل به انتقام گرفتن است.



## ■ / Gis nada / .

□ مو نداد .

کاربرد: رو ندادن به کسی است .

\*\*\*

گیسِ بگیتِه .

## ■ / Gis begitə / .

□ به مو گرفت .

کاربرد: باورش شد . (باورش شد که توان انجام آن کار را دارد.)

\*\*\*

گیسِ بلند دُمِ خَرِه، قد بلند تُسَادارِه، زِنِ وَنِ هُنَرِ دِیشتیبی .

## ■ / Gise boland dome xarə , qade boland tosā dārə zən vanə honar deštibu / .

□ موی بلند مانند دم خر است، قد بلند مانند درخت توسکا است، زن باید هنر داشته باشد .

کاربرد: در اهمیتی است که جامعه برای زن خانه دار و کدبانو و صاحب نوق قایل است .

\*\*\*

گیشِی فُوسسِه .

## ■ / Giši fosəṣə / .

□ عروسی به هم خورد .

کاربرد: قول و قرارهای ازدواج یا قول و قرارهای داد و ستد(معامله) کاملاً منتفی شد .

\*\*\*

گیلانِ گَنسِه . (۱)

## ■ / Gilan ganəṣə / .

□ گیلان زده است .

(۱) تغییر آب و هوا برای بعضی ها مشکلاتی فراهم می کند اما به تدریج سازش ایجاد می شود.

کاربرد: از کسی است که: تازه از گیلان به بیلاق آمده باشد .

\*\*\*

گیل گالشا با، گالش گیل با .<sup>(۱)</sup>\*

■ / Gil gâlðšâ bâ, gâlðš. gilâ bâ /.

□ جلگه نشین کوهستانی شد . کوهستانی جلگه نشین .

کاربرد: جابه جا شدن - پشت رو شدن . وارونه شدن کارها .

\*\*\*

گیلانه سگه ببری بیز ترانه بکه .

■ / Gilânð sagð bâbory beyze terânð bakð /.

□ با سگ گیلان ازدواج کنی، بهتر از این است تا با خان تهران عروسی کنی ..

کاربرد: نگرانی های ناشی از : هم تبار نبودن ... هم فرهنگ نبودن... دختر و پسر است .

\*\*\*

گیله مردی دَکته .

■ / Gilð Mardi dakðtð /.

□ در وضعیت مرد گیلک قرار گرفته است .

(۱) به اعتقاد پژوهشگران و زبان شناسان، زبان گیلکی ادامه تغییر زبان تبری است.

از فرهنگ: واژه نامه بزرگ تبری ص ۲۰

\* از نظر زبان شناسان، زبان مازندرانی یا گلکی (Gelaki) از گویش های شرقی زبان ایران باستان است. واژه گیلک خاص مردم گیلکی نمی تواند باشد وگرنه چرا مازندرانی ها زبان خود را گیلکی می گویند، یعنی مازندرانی ها زبان نداشتند و بعد از اینکه گیل آمد آنها زبان را از قوم گیل یاد گرفتند. (کل) در مازندرانی به مفهوم رنگ متمایل به قرمز است. لذا باید اینچنین باشد که مردم مازندران از نظر قرم شناسی دو دسته بودند: ۱- کسانی که در دشت زندگی می کردند و به علت باتلاق ها و وجود حشرات گوناگون اکثراً مالاریایی بودند.

۲- مردم کوه مردمانی سالم بوده و رنگ و رخسارشان هم سرخ بوده است و آنان را ((گله)) می گفتند. همه مازندرانی ها زبان شان را گیلکی می گویند. مازرون به آدم های دشت اتلاق می شود نه زبان.

ماهنامه و نوشته: از انتشارات اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی مازندران. سال ۱۳۷۷-ص ۴۴

کاربرد: در یک موقعیت خاص (بر خلاف میل) انجام کاری را قبول کردن ... به رو در بایستی افتادن .

\*\*\*

گیلُ بیلاقی وکه، گالش قرتی دَرِ هَنه .

■ / Gil yelâqi vake, gâlðš qerti dar hanð / .

□ گیلانی (جلگه نشین) کوه نشین بشود گالش (کوه نشین) بی بند و بار می گردد .

کاربرد: در تاثیر تقلید بدون تدبیر است .

\*\*\*

گیلُ گالشابا، گالش دیوآبا .

■ / Gil gâlðšâ bâ, gâlðš divâbâ / .

□ گیل جلگه نشین شغل گالشی را پیشه کرد و گالش (کوه نشین) به سرش زد .

کاربرد: در به هم ریختگی گردش کار روزگار .

\*\*\*

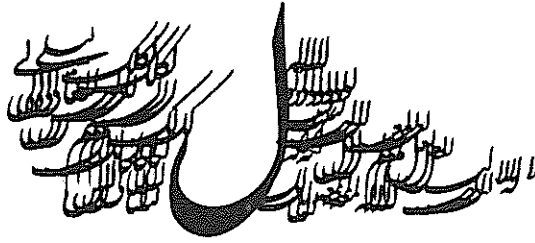
گوانِ کُوهَرِ چی یمِ وِ وَرَفِ آوا بَشِ، هِنْدِ یِ خُرْدِی (چُموش) وَرَفِ دَرِه .

■ / Goan ko har čiyam ve varf âvâ baše hande ya xordi varf darð / .

□ برف گون کوه هر اندازه هم آب شده باشد، باز هم یک وعده برف خوراکی دارد .

کاربرد: بنیه زمینه کاری را داشتن .

\*\*\*



لا بُن دَر بُم، لَمْبَرَه بُنَشُو .

■ / Lâ bon dar boma, lambârê bonašou / .

□ از زیر لحاف (پتو) در آمد به زیر عبا پناه برد .  
کاربرد: کسی که کار مهمی نکرده است - همچنان در وضع قبلی قرار دارد .

\*\*\*

لا جانی گذران<sup>(۱)</sup> .

■ / Lâjâni gozrân / .

□ خوش گذرانی به سبک لاهیجانی ها .  
کاربرد: در باره کسی گویند که خوب می خورد و خوب می پوشد و با شادی زندگی می کند .

\*\*\*

لا خُنْدِ گِرْدِ نِنْتَه .

■ / Lâxond gârd niyanê / .

□ ریسمان کوتاه است نمی رسد .  
کاربرد: در باره این است که: موضوع را نمی شود سر هم آورد و تماش کرد .

\*\*\*

لا خُنْدِ سَرِی<sup>(۲)</sup> .

(۱) به گونه دیگر: لا جانی پز. (پز دادن به سبک لاهیجانی ها)

(۲) رسم بر این بود که: پس از خرید و فروش حیوانی، یکی از حاضرین (دختر یا پسر فروشنده یا...) سر ریسمانی را که بر گردن چهار پا بسته شده بود به دست خریدار می داد و خریدار هم پولی را به کسی که سرریسمان را به دستش داده بود پرداخت می کرد. این پول را لاخند سری می گفتند.

## ■ / Lâxond sarei /.

□ روی سرریسمان .

کاربرد: در توصیف هر نوع انعامی است که به کسی دهند\_ انعامی که پس از خرید چهار پا به کسی (یکی از حاضرین) داده می شود .

\*\*\*

لاخُنْدِه سَ گَنْدُمِ آفتاوِ بَدِيمِ .

## ■ / Lâxondə sa gandom âftâv badeym /.

□ روی ریسمان گندم پهن کردیم تا خشک گردد .

کاربرد: در جواب منفی دادن است .

\*\*\*

لاخُنْدِه هَر چي دِرَازِ بَشه، وَنِه چَمبِلِ دِلِ رِ رَدِّ بَيشه (۱).

## ■ / Lâxond har či dərâz baše, vanə čambəlîd dəla re rad bebaše/.

□ ریسمان هر قدر هم دراز باشد سرانجام باید از حلقه ابتدای ریسمان عبور بکند .

کاربرد: گردش روزگار گذرگاه زندگی را مشخص کرده است، پس نباید عجله کرد .

\*\*\*

لاخُنْدِ دُمِه دَرِه .

## ■ / Lâxondə domə darə /.

□ انتهای ریسمان در دستش هست .

کاربرد: در وصف نزدیکی مرگ است .

\*\*\*

لاشه ستره سگ .

## ■ / Lâšə sarə sag /.

(۱) چمبیل = چمبر: حلقه چوبی ای که: از شاخه های تر درخت ازگیل جنگلی تهیه می شود .

□ سگی که بر سر لاشه است .

کاربرد: حالت درنده خویی داشتن \_ آدم مفت خور بودن .

\*\*\*

لاکُ لیوی دُوسی سیه .

■ / Lâk o leyviya dousesiya / .

□ کاسه و دیگ و بشقاب را خالی(پاک) کرد .

کاربرد: در این مودر گویند همه چیز را خورد \_ سر سفره دیگر غذایی باقی نماند .

\*\*\*

لاکُ تله بَن .

■ / Lâk talθ bana / .

□ تله ای از نوع لاک گذاشته است .

کاربرد: بی سر و صدا گیر دادن \_ مشکل آفرینی کردن .

\*\*\*

لاکُ آو بَزَ (۱) .

■ / Lâk âv baza / .

□ با لاک آب زد .

کاربرد: کاملاً پاک شدن- نظافت در پایان کار است .

\*\*\*

لاکُ و لیوی یَ نَزَنُ گَلُ، هرگسه درد هُن دِلُ .

■ / Lâk o leyviya nazðn gəl, har kasθ dard honθ dəl / .

□ دیگ و دیس را پرت نکن ، درد هرکس در دل او است .

کاربرد: هر کس مسایل و مشکلاتی دارد که دیگران از آن آگاه نیستند .

(۱) در پایان کار شخم کردن شالیزار، گاو نر(ورزا) را با آب(آنهم با استفاده از ظرف چوبی لاک) کاملاً می

شستند و سپس برای استراحت به بیلاق می بردند. این شستشوی را لاک آو می گویند .

نقل از: آقای یداله کریم خانی

\*\*\*

لال دانه بُخُرده .

■ / Lal danə boxordə / .

□ بذر(دانه) گیاه لال را خورده است .

کاربرد: سکوت اختیار کردن - خاموش بودن - چیزی نگفتن

\*\*\*

لال خُونِمِرِ تَرِه چِ خِدا بَدَ مِ کِترا کَلِیزُ .

■ / Lâi xonimer, tərə čə xodâ bada me katrâ keliz / .

□ ای لال و خونین، تو را چه رسد که از کفگیر و ملاقه من استفاده کنی .

کاربرد: توهین و تحقیر نسبت به کسی که برای او حرمتی(از نظر: پولی... کاری علمی...) قایل نیستند .

\*\*\*

لالِ بَرارِ مِ جِیوُ دُبو، غِصه نِیه .<sup>(۱)</sup>

■ / Lâi bərâre me jiv dobu, qosə niya / .

□ برادر بی زبان(پول) در جیب داشته باشم، غصه ای ندارم .

کاربرد: در باره کسی که مدام به پول تکیه می کند- حرف اول او را در زندگی پول می زند .

\*\*\*

لالِ بُمُردُ .

■ / Lâi bomord / .

(۱) لال بزّار تی همّره مسو کارِ نِدرِمِ مو دانم که بی تو کولبارِ نِدرِمِ .

تی پَنیشته جا سَرِ پا نَننِمِ تَرِه خوشته کسومِه دل جا ندنمِ

این توی دنیا سَرِ گِیجا کونی شمشیرِ دُنیا رَ تو تیجا کونی

دنیا تی اَنگشتِ سَرِ چرخشِ دَرِه تو هیسی سائرِ بَدسِ دُنیا وَرِه .

هسَرِ کی تی هَمّره رِفقاقتِ دَپسه هرچی راه با شادِ هیچ جا نرسه

شعر از: آقای هالکو خلعتبری .

□ لال بمیری .

کاربرد: گوشه از آرزوی بد فرجامی کسی را کردن .  
\*\*\*

لاله گپ در هره .

■ / Lâið gap dar harð / .

□ او کسی است که آدم های لال را به حرف می آورد .  
کاربرد: بسیار شوخ و خندان و اجتماعی است \_ نافرمانی و اذیت و آزار کسی (پدر...) .  
\*\*\*

لاوند دکشین، رِکینِ پِلا گُر وِنَگنه (۱).

■ / Lâvand dakðšeyna re, kin pðlâgor vandkanð / .

□ با بستن چادر شب به کمر، کون آدمی گنده تر نمی شود .  
کاربرد: بی حاصل بودن انجام کاری .  
\*\*\*

لَبْ بُدانه، دُنْدانِ دُدانه .

■ / Lab bodânð, dondân nodânð / .

□ لب بدانند ولی دندان ندانند .  
کاربرد: در سری بودن موضوع است. در باره کسی است که بسیار راز دار است .  
\*\*\*

لِتِ سِ بُوشوردُ .

■ / Latð sa bošurd / .

□ روی تخته شسته بشوی .  
کاربرد: آرزوی مرگ کسی را کردن .  
\*\*\*

(۱) دختران و زنان لاغر اندام سعی داشتند با بستن چادر شب به کمرشان مشکلات لاغری را به پوشانند.



## لُخْتِ كَيْنُ، تَشِ كِي؟

## ■ / Loxtə kin o taše key /?

□ با کون برهنه و آتش بازی؟

کاربرد: بدون داشتن امکانات(سرمایه) لازم دست به کارهای مهم زدن .

\*\*\*

لَسْ چَكْنُ .

## ■ / Las čakən / .

□ کسی که چانه اش رها است .

کاربرد: در وصف آدم های پر گو است .

\*\*\*

لَسْگَه (۱) .

## ■ / Laskə / .

□ سمج .

کاربرد: کسی است که توقع بی جا دارد و در عین حال به آسانی کنار نمی کشد .

\*\*\*

لَقْدُ خَرِ فِيلِشَ بَخْرُ هَرِ سِگَه سِيلِشَ نُخْرُ .

## ■ / Laqəd xorə filəša boxor, har sagə siləša noxor / .

□ لگد می خوری از فیل بخور نه از هر سگ هرز و ولگردی .

کاربرد: در باره این است که در هر وضعیتی با بزرگان دم خور باش .

\*\*\*

لِکِ لَایِ بَنَه .

(۱) به گونه دیگر: لَسْ پی چاکه = چسبنده است .

## ■ / Lak îya , bana / .

□ لحاف و متکا را گذاشت .

کاربرد: به آخر راه زندگی رسید . (یادآور: غزل خداحافظی را خواند).

\*\*\*

لَنْتَ بِ پیری کی: خ جوانی یدا کرده .

## ■ / Lanat be piri ke: xo Jovâniya yedâ kordâ / .

□ لعنت بر پیری که ایام جوانی خود را فراموش کرده است .

کاربرد: کسی (پیری) که کارهایی را خود در گذشته انجام داده، ولی امروز به دیگران (به جوان)

می گوید: نکن عیب است . (یادآور: رطب خورده منع رطب چون کند).

\*\*\*

لواسِ اندی بشورده بشورده، چاکرده کوکی که فیلیک .

## ■ / Levâsâ andi bošurdâ bošurdâ, çâkordâ kouke ke filik / .

□ لباس را آنقدر شست مانند حباب های (آب دهان) کُوگو شد .

کاربرد: در تمیز بودن کسی گفته می شود .

\*\*\*

لواسِ هگیت دَرِ وِ کنارِه نیا بُگن، کیجای بُرِ دِدَرِ وِ مارِ .

## ■ / Levâs hegît dare ve kenârâ niyâ bokon, kijâya bordedare ve mâ:râ / .

□ پارچه می خری به حاشیه پارچه توجه کن، دختر می خواهی بگیری به مادرش .

کاربرد: در انتخاب صحیح هر چیزی است ... در تأثیر مادر است در تکوین شخصیت دختر .

\*\*\*

لُورِ پَنیرِ بَزَ .

## ■ / Lur penire baza / .

□ لور پنیر را زد .

کاربرد: توصیف خواهر کوچکتر زودتر شوهر کردن است .

\*\*\*

لُورِ پَنِیرِ سَرِّ دَبُّ .

■ / Lur penire sa dabo /.

□ لور بالاتر از پنیر قرار داشت .

کاربرد: عدم رعایت حق تقدم . یا زیان بیش از سود بودن .

\*\*\*

لُوسُ چُمَلَاکِه مَانِه . (۱)

■ / Lus čomlâkə mânə /.

□ مانند جوجه پر رو است .

کاربرد: در توصیف کسانی گویند که در هر مجلس و محفلی از هر چیزی (غذایی) استفاده می کنند و عیب و عار نمی شناسند .

\*\*\*

لُولُو وَکْتِه .

■ / Lolo vakətə / .

□ هیاهو شد \_ سر و صدا شد .

کاربرد: شلوغ شدن، بی نظمی در انجام کاری .

\*\*\*

لُولُوی، کَسُّ بِ کَسُّ نِیِه .

■ / Loloya kas be kas niya /.

□ خیلی شلوغ است، و کسی به کسی نیست .

(۱) در گذشته همه خانواده ها مرغ و جوجه داشتند . معمولاً جوجه ها از آدم ها دوری می کنند اما گاهی دیده شده است یک جوجه از بین همه جوجه ها خود را به اعضای خانواده و سفره نزدیک می کند و به غذای سفره و حتی به غذای دست بچه ها نوک می زند و می خورد. چنین جوجه ای را لُوس چُمَلَاک گویند.

کاربرد: در باره مکانی است که بی برنامه و بی نظم است و مسئولی ندارد. (یادآور: گاو نکته بازاره: بازاری که در آن گاو باشد).

\*\*\*

لُویاز، لویازتِ نُبُونه، وِ دُمِ درازتِ نُبُونه<sup>(۱)</sup>

■ / Luyâz, luyâz te nobunð, ve dom derâz te nobunð /

□ روباه، روباه تر نمی شود و دمش درازتر نمی شود.

کاربرد: بیان حد استعداد و توانایی های طبیعی اشخاص است.

\*\*\*

لُویازِ مانه .

■ / Luyâzð mâñð /

□ مانند روباه است .

کاربرد: در وصف مکار و حيله گر بودن کسی است .

\*\*\*

لُو وکته خَر بزه مانه .

■ / Loo vakðtð xarbðza mâñð /

□ مانند خربزه ای است که از بوته (شاخه) جدا شده باشد .

کاربرد: کامل و رسیده است. پایان راه زندگی است .

\*\*\*

لیشِ بُنه وِزغ<sup>(۲)</sup> .

(۱) شاید بیشتر از بیست تن پرسیده باشم که نام فارسی لُویاز چیست؟ بعضی ها گفتند: راسو. بعضی ها گفتند: روباه. بعضی ها (از جمله آقای علی اکبر مرادی که روزگاری شکارچی هم بود) گفتند: لویاز جانوری است شبیه سمور. از رئیس وقت اداره محیط زیست رامسر پرسش کردم گفت: لویاز همان روباه است .

(۲) لیش ابزار کاری است برای صاف کردن اراضی شالی کاری . این وسیله در اندازه تقریبی ۱/۵ × ۱ متر با شاخه های نازک درخت مانند حصیر بافته می شود و آن را به گاو می بندند و زارع هم روی آن سوار می شود و گاو آن را می کشد تا زمین شالی کاری صاف شود و برای نشاء کردن آماده گردد .

## ■ / Lišð bonð vazeq /.

□ مانند قورباغه ای است که لیش از رویش رد شده باشد .  
کاربرد: کسی که از دیدن چیزی چشمانش بیرون زده باشد.

\*\*\*

لیما لِمی لیمه سَنگَم وِرگ بُیا . (۱)

## ■ / Limâ lemî , limð sagam vðrg bobâ /.

□ در هوای گرگ و میش، سگ ما هم گرگ شد .  
کاربرد: فرصت طلبی کردن اشخاص است .

\*\*\*

لیوِک دَسْتوَری . (۲)

## ■ / Leyvak dasturi /.

□ دستوری است از سوی زن .  
کاربرد: در باره مردانی گویند که بدون اجازه زن خود آب نمی خورند . (یادآور: زن ذلیل)

\*\*\*

لیوی ای کِ مِرَرِ جُوشِ نُگنه، وِ دِلِ سِگِ سَرِّ بُجُوشه .

## ■ / Leyviike mðrare juš nokonð vidðl sagð sar bojuše /.

□ دیکی که برای من نجوشد درون آن سر سگ باشد .  
کاربرد: در باره این گویند که وقتی کاری در جهت منافع و مصالح من نباشد چستی آن برای من مهم نیست .

\*\*\*

لیوی سَرِّ وِگیتِن بُبُ .

(۱) لیم سگ = سگی که به رنگ سیاه و روشن باشد .

(۳) لیوک = به زبان مسگری یعنی زن .

## ■ / Leyvi sar vegitən bobo /.

□ سر دیک برداشته شد .  
کاربرد: در بر ملا شدن قضیه است.

\*\*\*

لیوی چَرخِ خُرِه، دِ ی سَرِ پیدَا کُنِه .

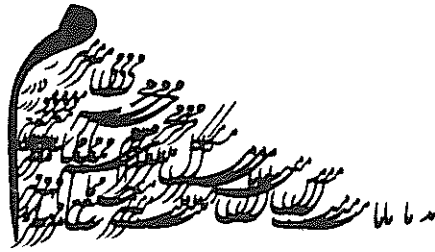
## ■ / Leyvi čarx xorə dey sarə peydā konə /.

□ دیک می گردد تا در پوش خود را پیدا کند .  
کاربرد: در هم افق بودن زن و شوهر است . (یادآور: خدا نجار نیه ، تخت ب تخته زن . خدا نجار نیست ولی زن و مرد هم فکر را بهم نزدیک می کند .)

\*\*\*



مادر و دختری جنگل‌نشین در حال آوردن هیزم از جنگل



ما چگره داو، تا داره کَمَرِ .

■ / māčkorə dāv, tā dārə kamarə / .

- دویدن مارمولک تا وسط های درخت هست و بس .
- کاربرد: نداشتن پشتکار .

\*\*\*

مادیان کَر وَتِه لپا دلپالانی کُردِن .

■ / Mādiyān korra, vanə ləpā dəl pālāni kordən / .

- کره اسب را باید در گل و لای پالانی کرد .
- کاربرد: در تحمیل خواسته خویش در زمان نیاز کسی است .

\*\*\*

مارِه آوازِ بازارِه سَ بیشتنوسِم .

■ / Mā:rə avāza bāzārə sa bišnovəsdəm / .

- شهرت(هنر) مادر را در بازار شنیدم .
- کاربرد: در یادآوری بدنامی کسی(مادری) است .

\*\*\*

مارِ دِل وَچِه وَر نیه، وَچِ دِلْ سَگِه وَر(سنگه ور) .<sup>(۱)</sup>

■ / Mārə dəl vačə var niya, vačə dəl sagə var / .

- قلب مادر نزد پسرش است، ولی قلب پسر نزد سگ .
- کاربرد: در وصف بی توجهی فرزندان نسبت به اولیا در زمان پیری است .

\*\*\*

مار چیه و زَا بو، دایی چیه و خواخُرْ زَا بُو .

■ / Mār čiya ve zā bu, dāee čiya ve xāxor zā bu / .

- مادر کی هست که بچه ها باشند، دایی کی هست که خواهرزاده هایش باشند .
- کاربرد: توجه به اصل و نسب افراد داشتن .

\*\*\*

(۱) مارِ رَحْمِ بِ اَلَادِ، اَلَادِ رَحْمِ بِ سَگِ: (رحم و محبت مادر برای فرزند است ولی رحم فرزند به سگ است).

مارُ بَدَرِ فَلَهِ كُو سَ، پَرُ بَدَرِ زَرِكُو سَ .

■ / Mâ:r bədarə falə ku sa, per bədarə zarəku sa / .

□ مادر اگر روی کوهی از سیوس بچه را نگاه دارد بهتر است، تا اینکه پدر روی کوهی از زر نگاه دارد.  
کاربرد: وصف مهر مادری .

\*\*\*

مارِ کِ بُو چُوچِ مارِ کِ شیره جی حُجْرُ تَرَه (۱)

■ / Mâ:rekə bu čučmā:rekə šireji xojor tarə / .

□ بوی مادر بهتر از شیر دایه است .

کاربرد: گوشه پر معنایی است از نیاز روانی کودک به وجود مادر .

\*\*\*

مارُ مُردَنِیَه، بُرُ مَمُ کُردَنِی .

■ / Mâ:r mordəniya, bormam kordəni / .

□ مادر که حتماً می‌میرد و گریه کردن هم که قطعی است .

کاربرد: الزام در کار است .

\*\*\*

مارِ گُونه: تِ اُنْگُورِ چِمَانِه قَرَبَانُ، کِجَا گُونه: مَرِه اُنْگُورِ وَنَه .

■ / Mâ:r gunə: te onğur čomānə qorbān, kijā gunə: mərə onğur vənə / .

□ مادر می‌گوید قربان چشمان انگوری تو بروم، دختر می‌گوید دلم انگور می‌خواهد .

کاربرد: در توصیف هوس‌های ناهنگام بعضی از افراد است .

\*\*\*

مازِ فَکِه کِینِه چُو دُنْکُنْ . (۲)

■ / Mâ:z fakə kinə ču donokon / .

□ در لانه زنبور چوب فرو نکن .

کاربرد: درعواقب بدکاری است .

\*\*\*

(۱) چُو چِمَار=دایه.

(۲) به گونه دیگر: خُتَه بُونِه سِگِه کِینِه چُو دُنْکُنْ. (سگی که خوابیده است بیدارش نکن).



مازُ فَکَه .

■ / Mâ:z fakə / .

□ لانه زنبور است .  
کاربرد: در توصیف مکان خطرناک .

\*\*\*

مُ خَجَالَتِ حِي آو بُبُم .

■ / Mo xejâlâte ji âv bobom / .

□ من از خجالت آب شدم .  
کاربرد: در بیان شرمنده شدن است .

\*\*\*

مازُ بَزَ دُونَه، مازُ نَزَمُ دُونَه .<sup>(۱)</sup>

■ / Mâ:z baza douvanə, mâ:z nazam douvanə / .

□ زنبور زده می دود، زنبور نزده هم می دود .  
کاربرد: در هماهنگ شدن آگاه و ناآگاه در فرایندی است .

\*\*\*

ماسُ پَلاِیا شیشارِ کچه، بَشکَلُ مارا قَشَنگ و چَه .

■ / Mâs pəlâyâ šišâr kačə, baškəl mârâ qašang vačə / .

□ کته با ماست باشد و قاشق از چوب شمشاد، و مادر نازیبا باشد با فرزند قشنگ .  
کاربرد: وقتی در جایی موضوعی ناهماهنگ وجود داشته باشد .

\*\*\*

مِ اسو بارِه بُن دَرَه .

■ / Me asv bârə bon darə / .

□ اسب من زیر بار است .  
کاربرد: در عجله داشتن است .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: ماز بزَا دُونَه، ماز نَزَام دوسه، مِرَمُ و سَرَتِ . (زنبور زده و زنبور نزده می دویند من هم روی آن). گویند اهالی روستایی علیه خان شکایت نوشتند. روزی خان به یکی از اهالی بنام «شیر محمد» می گوید: شیر محمد تو دیگه چرا از من شکایت کردی؟ جواب می دهد که دیدم: ماز بزَا دوسه، ماز نَزَام دوسه مِرَم و سَرَتِ .

## م اسب کفلی نیه .

■ / Me asb kafəli niya / .

□ اسب من به دو نفر سواری نمی دهد .

کاربرد: در این مورد گویند که: بیهوده منتظر نباش .- با کسی شوخی ندارم .

\*\*\*

## ماشنه کله چال دتی، کُل بُز خُشت پایِ راسا کانه . (۱)

■ / Māša kaiθ čâl dani, kole boz xošte pāya rāsâ kânθ / .

□ انبر را در اجاق بگذاروی بز چلاق پای خود را بلند می کنی .

کاربرد: در باره این است که: افراد خاطلی با دیدن اولین نشانه آشکار شدن خطا با حرکاتشان خود را لو می دهند .

\*\*\*

## ماشینی کرک . (۲)

■ / Māšini kər̄k / .

□ مرغ ماشینی .

کاربرد: دست و پا چلفتی بودن .

\*\*\*

## م اَشکُم خ دَس دَر نیرِده ؟

■ / Me oškom xo das dar niyardə / ?

□ شکم من که دست در نیاورده است ؟

کاربرد: در باره توقع نداشتن است .

\*\*\*

## م اَگه دیریا بُشُم دیریا خُشک بُونه .

■ / Mo agə deyryâ bošom, deyryâ xoško bunθ / .

□ من اگر دریا بروم، دریا خشک می شود .

کاربرد: در بیان بدشانسی است .

\*\*\*

(۱) بز و گوسفند منطقه دچار مرضی می شوند که اصطلاحاً «سُم شی» گفته می شود که احتمالاً همان «برفک» است. برای درمان آن چوپانان انبر را داغ می کنند و در محل برفک قرار می دهند. زبانزد یاد شده دقیقاً یادآور قانون بازتاب شرطی پاولف روسی است.

(۲) به گونه دیگر: فلاحتی کرک.

مالا خُشْتَر قُو وینه دِیریا شُنَه .

■ / Mâlâ xošte qovva vinð deyryâ šonð / .

- مرد دریا(ماهیگیر) در خود می بیند که به دریا می رود .  
کاربرد: در نوعی خوش بینی در انجام موفقیت آمیز کارها است .

\*\*\*

مالِ مَفْتُ، دِلِ بِي رَحْمُ .

■ / Mâlê mofto, dâle birahm / .

- اجناس مجانی و دل بی انصافی که از آن استفاده می کند .  
کاربرد: ارزش قابل نشدن برای مال دیگران . (یادآور: حیف و میل کردن).

\*\*\*

مالِ نُخْرَه، بُخْرُ خْرَه .

■ / Mâlê noxorð, boxor xorð / .

- کسی که مال خودش را نمی خورد، کسی می آید که می خورد .  
کاربرد: در توصیف آدم های پول جمع کن و خسیس است .

\*\*\*

مالِ(بَار) حُبُّ، پُوسِ بَدِ نُشُونَه .

■ / Mâlê xob puse bad nošonð / .

- جنس خوب در شکم(پوست) آدم بد نمی رود .  
کاربرد: طنز گونه ای است نسبت به کسی که: از خوردن چیزی ابا کند .

\*\*\*

مالِ سِیَا اِی، رُویِ سِیْفِیْدِی .

■ / Mâlê siyai, ruye sifidiya / .

- مال سیاه برای روی سفید است .  
کاربرد: در واکناری(فروش) مال برای رهایی از دین دیگران .

\*\*\*

مُ اِ مِیْجَالِ شَاخِ دَشْتَمُ .

■ / Mo o mijâl šâx daštəm / .

- من آن وقت ها شاخ داشتم .  
کاربرد: وقتی در مقام ضعف قرار گیرد با طنز تلخ و اشاره به گذشته که: سرشناس بودم ... عجیب و غریب بودم .

\*\*\*

مِ آ نالَ نیا نِکُنْ، پِلا ویشت دُکُنْ .

■ / Me â: nâla niyâ nokon, polâ vište dokon / .

□ به آه و ناله من توجه نکن، غذا بیشتر بریز .

کاربرد: گفتارش با نیازش همخوان نیست .

\*\*\*

مای، خایِ بَزَ .

■ / Mâye, xâya baza / .

□ مایه خایه رازد .

کاربرد: در بیان ورشکست شدن کسی گویند .

\*\*\*

مِ بارِ مِرِه چُمکِ زَنَه (۱) .

■ / Me bâr mîrê čomok zanê / .

□ جنس(مال) من به من چشمک می زند .

کاربرد: در تشخیص مال خود از مال غیر است .

\*\*\*

مُ « بَزِ شِیر » بَخَرِدِمْ .

■ / Mo bozê šir boxordîm / .

□ من شیر بز خوردم .

کاربرد: کسی که زود عصبانی می شود \_ عاقل نبودن \_ تعادل فکری نداشتن \_ ارادی نبودن افعال .

\*\*\*

مِ بَزِ دَرْدَه بِنِ دَرَه .

■ / Me boz dordê bon darê / .

□ بز من زیر قیچی پشم چینی است .

کاربرد: کار نیمه کاره داشتن \_ وقت نداشتن برای انجام کاری .

\*\*\*

مِ بَزِ بَشِ .

■ / Me boz bošo / .

□ بز من رفت .

(۱) به گونه دیگر: مِ بارِ مِرِه خَنده کانه. (جنس من به من می خندد).

کاربرد: در اشاره به عجله داشتن است .

\*\*\*

مِ بَندِگَا بُسُّسُ نِیَه .<sup>(۱)</sup>

■ / Me bandəgâ bosðs niya / .

□ بندگاه(کمر) من بریده شده است .

کاربرد: در بیان ورشکستگی است .

\*\*\*

مِ پَرِ کِینِ نِیْشِینِ بَا، اِیْنِ وِ دِیْمِ نِیْشِینِ بَا .

■ / Me per kin nišin bâ, in ve dim nišin bâ / .

□ در زمانی که پدر من راه رفتن بلد نبود، ایشان در کنارش می نشست .

کاربرد: توصیف سن و سال زیاد کسی است .

\*\*\*

مِ پَرِه دَرْدِه دَرْدِه بُوْر، شِیْرِ جُوْ آوَه هَمْرَ .

■ / Me perə dardə dardə boxor, šire ju âvə hamra / .

□ درد پدرم را بخور همراه با آب شیرین جو .

کاربرد: در بیان شدت عصبانیت است در برابر بهانه گیری های کسی(بچه ها) .

\*\*\*

مِ پُولِ سِکِه نَدَرِه .

■ / Me pul sekə nədarə / .

□ پول من سکه ندارد .

کاربرد: در ارزش قایل نشدن است .

\*\*\*

مِ پِیْشِ پَا گِلِ نَزِنِ .

■ / Me piš pâ gəl nazən / .

□ نزد من پا به زمین نزن(نکوب) .

کاربرد: اظهار قدرت یا فضل نکن .

\*\*\*

(۱) بندگاه= آب بند، سد \_ مرز کرتهاى شاليزار

مِت دَهْنِه آوُ .

■ / M:ðt dahanð âv / .

□ آب دهان مرده .

کاربرد: در توصیف بد منظر بودن چیزی است .

\*\*\*

مُ تِرِه هِی زَنِم، تْ مَرِه نِی زِنِ .

■ / Mo tərð hey zanəm, to mðra ney zane / .

□ من به تو هشدار می دهم اما تو نمی می زنی .

کاربرد: در بیان نصیحت بدون تاثیر است .

\*\*\*

مُ تِرِه رِسْتَم تَش ر تْ شُون خُلْکِه سوت ر ؟

■ / Mo tərð resanðm tašare, to šone xoikosota re / ؟

□ من تو را فرستادم که آتش بیاوری تو برایم چوب نیم سوز می آوری ؟

کاربرد: وقتی کسی کار نادرستی انجام دهد .

\*\*\*

مِت شُور، بهشت جَهَنْدِمِه گُردن نگرِه .

■ / M:ðt šur, behešt o jahandəmə gərdən negarð / .

□ مرده شور ضمانت بهشتی یا دوزخی بودن مرده را نمی کند .

کاربرد: در روز واپسین کسی نمی تواند ضمانت کسی را بکند .

\*\*\*

مِت شُور ر فَرَق نُگْنِه مِت جَهَنْدِمِی بَاشِه یَا بهشتی .

■ / M:ðt šura re farq nokonð M:ðt jahendəmi bāše yā behešti / .

□ برای مرده شوی تفاوتی ندارد که مرده بهشتی باشد یا جهنمی .

کاربرد: در توصیف علی السویه بودن کاری است .

\*\*\*

م تِلِه دِلِه مَهْر وکْتِه .

■ / Me te:lə dələ mahr vakðtə / .

□ مار توی آستین من شد .

کاربرد: زیان رسیدن از ناحیه دوست .

\*\*\*

مُنِزِی بُمَم .

■ / Motezyi bomam / .

□ متاذی شدم .

کاربرد: در بیان خسته شدن است .

\*\*\*

م توله د نفر پائِن دره .

■ / Me to:lθ da nafθrθ pā bon darθ / .

□ تیغ من در پای ده نفر است .

کاربرد: در مدیون بودن به کسی گویند \_ وقتی چند نفر به گوینده بدهکار باشند؛ طلبکار گوید: م توله..

\*\*\*

م تیره بیشکنی ی .

■ / Me tirθ biškeniye / .

□ تیر مرا شکستی .

کاربرد: تمرکز مرا به هم زدی .

\*\*\*

مِسِه قُوشِ وِ مَنَه بَگَنَسِه . (۱)

■ / Mesθ quš ve manθ bagθnsθ / .

□ مانند قوش(باز) به او حمله کرد .

کاربرد: در توصیف سرعت کسی یا حیوانی گویند .

\*\*\*

م چامه بد پارِ ببا .

■ / Me jāmθ bad pârθ bobâ / .

□ پیراهن من بد پاره شد .

کاربرد: داشتن تصور بد درباره کسی .

\*\*\*

مجانِی ماسِه نَدَنَن ت ریشِه پتیشی(ت ریشِ بِنی) .

■ / Majāni māsθ nadanθn té rišθ bθteyši / .

□ ماست رایگان به تو نمی دهند، که با آن ریش خود را بتراشی .

کاربرد: توقع بی جا داشتن، (یادآور: بی مایه فطیر است).

(۱) به گونه دیگر: قوش مسان وِ مَن بَگَنَسِ.

\*\*\*

مِ جَکِه جِلَه، تِ اوزان، کی بَدییه ؟ (۱)

■ / Me jakə jəɪθ te ouzânə key bediya / ?

□ لباس های مرا چه کسی بر روی آب بند تو دید ؟

کاربرد: در باره این است که: من هیچ گاه در زندگی تو وارد نشدم .

\*\*\*

مِ جُورْدی گُوز نَدَم کِ مِلا موسی سَلَمَلُ دَرَه ؟ (۲)

■ / Mo jourdi guz nadam ke mollâ musâ salmal darə / ?

□ من در آبادی جواهرده بادی ول نکتم که ملا موسی در آبادی سلمل هستند ؟

کاربرد: بی ارتباط بودن دو چیز نسبت به هم .

\*\*\*

مِ جیو تِ جیو نَدَرَه .

■ / Me jiv te jiv nədarə / .

□ جیب من جیب تو ندارد .

کاربرد: در مورد یک کاسه بودن مال گویند . یا طنزی است برای فرار از پرداخت بدهی .

\*\*\*

مِ چارِق تِ پَای زَنَه .

■ / Me čarəq te pāya zanə / .

□ کفش من به پایت آزار می رساند .

کاربرد: در ناهمگونی کسی با کسی است .

\*\*\*

مِچ پُشت تُو لُو دَرَه .

■ / Mača pošt to:lo darə / .

□ پشت لب تیغ دارد .

کاربرد: کوتاه بیا. موضوع سخن را عوض کن . (یاداآور: بَرگَشِ اَفتا نی ئ).

\*\*\*

(۱) در روستاها بین جوب های آب حوضچه ای درست می کردند و زنان روستایی در آن کاسه و بشقاب

و رخت و لباس می شستند که آن بندگاه را اوزان می گفتند. مِ جَکِ جِلَه تِ اوزان کی بَدییه.

(۲) مِ چِ چی بگوم، گَنَدَس سورنا نَزَن، میرزا مسیح فقیرا با؟ (من چه بگم که روی تپه ساز نزن چون

مسیح فقیر شد؟)



مچچده سَرِه وگیتِه، مزاره سَرِه چاکُرده .

■ / Maččəddə sarə vegitə, mazār sarə čākordə / .

□ شیروانی مسجد را برداشت و شیروانی امام زاده را درست کرد .

کاربرد: از حرکت نامعقول کسی است .

\*\*\*

مچچدِ نِسَاتِه، کُورِ بَارِ بیگتِه (۱) .

■ / Maččədd nəsātə, kur bār bigatə / .

□ مسجد را نساخته (تمام نشده) کور اسباب و اثاثه خود را در مسجد پهن کرد .

کاربرد: فرصت طلبی کردن .

\*\*\*

مِ چُمُوش لَنگِه هَمِه جَا کَتِه .

■ / Me čomuš ləngə hamə jə katə / .

□ لنگه پاپوش (چموش) من همه جا افتاده است .

کاربرد: کسی که ادعا دارد که از همه جا آگامی دارد .

\*\*\*

مِ چُمُ تِ وَرِ سُوکَانِه، تِ چُمُ پَسِ کَلِه .

■ / Me čom te var su kânə, te čom pas kalə / .

□ چشم من پیش تو روشن است، چشم تو پس کله تو .

کاربرد: در مورد کسی که امید واهی به دیگران دارد .

\*\*\*

مِ چُمُ چِیزِهآ بیدیه .

■ / Me čom čizhā beydiya / .

□ چشم من تا کنون چیزها دیده است .

کاربرد: در باره تجربه داشتن است - شاهد مسائل خلاف اخلاق، قانون ... بودن .

\*\*\*

(۱) خانم معصومه عبدالعلیان با علم به اینکه ساختمان نوساز اداره... مدتی است تکمیل شده است، برای انجام کارش به محل ساختمان نوساز آن اداره مراجعه می کند و پاسخ می شنود که: هنوز اداره از محل سابق نقل مکان نکرده است. می پرسند چرا؟ می گویند: چون قرار است ایام نوروز به صورت مهمان سرا از آن بهره برداری گردد. خانم عبدالعلیان می گوید: مچچدِ نِسَاتِه کُورِ بَارِ بیگتِه.

م چُمُ بده ت چُمه دَنکه (۱) .

■ / Me čom bðde te čomð danðke / .

□ اجازه بده که نگاه من با نگاه تو تلاقی نکند .

کاربرد: در بیان بیزاری است \_ نوعی تهدید به انتقام گرفتن .

\*\*\*

م چُمُ دَره سَ نیه .

■ / Me čom darð sa niya / .

□ چشم من (نگاه من) سر در است .

کاربرد: در چشم به راه بودن و منتظر بودن است .

\*\*\*

م چُمُ میل کَشِنه (۲) .

■ / Me čomð mi kašanð / .

□ به چشم من سیخ (میل) می کشد .

کاربرد: بدون ملاحظه رخدادهای منفی کسی را به رخ کشیدن .

\*\*\*

م چُمُوشه پشت دشمنده چُمه کُورا کُرده، وِیْنُ م پِرِ دَرِ بیره .

■ / Me čomušð pošt došmandð čomð kurâ kordð, ve bon me perð dar biyardð / .

□ ظاهر پاپوش من چشم بدخواه مرا کور کرد، ولی زیر پاپوش پدر مرا در آورد .

کاربرد: به ظواهر امر توجه داشتن .

\*\*\*

م چُمُ وِرَ دَرِ بُم .

■ / Me čom vðra dar boma / .

□ چشم من برآش درآمده است .

کاربرد: در انتظار دیدن کسی است که: سخت مورد علاقه است .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: م چُمُ پیش رد بباش. (از پیش چشم من دور شو).

(۲) به گونه دیگر: م دلِ کارد کَشِن. (به دلم کارد می کشد).

مُ چیزی نییم، برارکِ رشیدی دَرِمُ .

■ / Mo čizi niyam, berârekð rašidi darðm / .

□ خودم کسی نیستم، ولی برادر رشیدی دارم .  
کاربرد: تکیه بر دیگران داشتن .

\*\*\*

مُ چی دانم تره کی کشُ دَره ؟<sup>(۱)</sup>

■ / Mo či dânm tərð kay keš darð / .

□ من چه می دانم که تو چه وقت شاش داری ؟  
کاربرد: بی خبری از خواسته های کسی است .

\*\*\*

مُ چی گونم، تُ چی گونِ .

■ / Mo či gunðm to či gune / .

□ من چه می گویم و تو چی می گویی .  
کاربرد: در ارتباط با موضوع مورد بحث صحبت نکردن .

\*\*\*

مِ حَسینِ بِ نازِه مِ حُسینِ بِ وازِ .

■ / Me Hasan be nâzð, me Hosin be vâz / .

□ حسن من در ناز و نعمت است و حسین من شنگول و شاد .  
کاربرد: رضایت خاطر داشتن از زندگی .

\*\*\*

محلّه مُوجه دِلُ شاده، و خانه خرابُ .<sup>(۲)</sup>

■ / Mahalð mujð dâi šâdð, ve xânð xerâb / .

□ کسی که ددری است دلش شاد است ولی خانه اش خراب است .  
کاربرد: دل بستن به شادی های آنی رنج و تعب بیشتری را به دنبال دارد .

(۱) پیرمردی شب ها جایش را خیس می کرد، روزی زنش اعتراض کرد، مرد از زنش خواست که: شب ها

بیدارش کند، زن گفت: مُ چی دانم تَر کی کش دَر؟ نقل از: آقای یداله کریم خانی

(۲) یکی از دیدگاه های فلسفی «سعادت» انسان را در «لذت و خوشی» می داند که گروهی پیرو «لذت جسمانی» و گروهی هم معتقد به «لذت معنوی و خرسندی خاطر» هستند. سر دفتر گروه لذت معنوی اپیکور فیلسوف یونانی قرن چهارم ق م است. اپیکور می گوید: از لذتی که رنج بیشتری در پی دارد پرهیز کن، اما از رنجی که لذت بیشتری به دنبال دارد استقبال. زبانزد یاد شده یادآور دیدگاه فلسفی اپیکور است.

\*\*\*

مُ حیدرِمُ ایجه دَرِمُ .

■ / Mo heydarəm, ijə darəm / .

- من حیدر هستم و همین جا هم هستم .  
کاربرد: ماندن و عاقبت کار را دیدن .

\*\*\*

محلّی گاوه چی هیلیه سَبُوسُ .

■ / Mahali gāwə čī hāliya sebus / ?

- گاو محلّی چه می داند که: سبوس چیست ؟  
کاربرد: کسی که نسبت به موضوعی بدیع و روشن بی توجه است. - مسایل و مقتضیات محیط پایه شناخت انسان ها است .

\*\*\*

مختاج ک .. شل خر نیسه بییم، گونه: سَرَنمازم .

■ / Moxtāje (k..) šəl xer nise bebeym, gunə: sarenemāzəm / .

- محتاج ک .. خیر النساء چلاق شدیم آن هم می گوید در حال عبادت هستم .  
کاربرد: جواب رد شنیدن از آدم های فرو دست .

\*\*\*

میخ تَبَلَه بُکْتَن .

■ / Məx tebla boktən / .

- میخ طویله را فرو کن (محکم کن) .  
کاربرد: در بیان محکم کردن کار است .

\*\*\*

مَخْمَلُ هر چی یَمُ گَنه وک هَند مَخْمَلَه .

■ / Maxmal har čiyam konə vake hande maxmalə / .

- پارچه مخمل هر اندازه هم کهنه شود، باز هم مخمل است .  
کاربرد: تغییر ناپذیر بودن ماهیت آدم های خوب .

\*\*\*

مِ خُونَه بُخْرَه هوشُ نیه .

■ / Me xunə boxore huš niya / .

- خون مرا بخورد، متوجه نمی شود .  
کاربرد: در توصیف شدت دشمنی کسی است .

\*\*\*

مُ دِ بُسُو تَمَّ .

■ / Mo de bousutəm / .

□ من دیگر سوختم .

. کاربرد: از زندگی ساقط شدن \_ شدیداً آزرده خاطر شدن .

\*\*\*

مُ دَو تَ جَامَه تَر جِی وِیشت وُسیدِنِیَم .

■ / Mo dota jāmh tərđ ji vište vosediniyam / .

□ من دو تا پیراهن از تو بیشتر پاره کرده ام .

. کاربرد: در بیان داشتن تجربه است .

\*\*\*

مِ دَسْ نُمُک نَدَرَه، دَسِی ک نُمُک نَدَرَه کَلْ بَرَّ .

■ / Me das nomok n̄darə, dasi ke nomok n̄darə gəl̄ bar / .

□ دست من نمک ندارد، دستی که نمک نداشته باشد، باید گل گرفت .

. کاربرد: در بیان کسی که قدر زحمت دیگری را نداند .

\*\*\*

مِ دَسِیهِ دِلِ مَوِ دَنِیَه، تَ گُونِ: بَکَنَد؟

■ / Me dasə dəl̄ mu deniya, to gune bakənd / ?

□ کف دست من مو ندارد تو می گویی مو را بکن .

. کاربرد: در بیان درخواست انجام کاری که شدنی نیست . (یادآور: دستم تهی است حتی یک تار مو

ندارد.)

\*\*\*

مِ دِلِه مَنَه گِبِه بَزَّ .

■ / Me dəl̄h menə gabə baza / .

□ حرف دل مرا زد .

. کاربرد: در توصیف سخن کسی که با دیگری هم سو است .

\*\*\*

مِ دِلِ دُرُونَه، مَرَه بَکُوشْتَه، مِ پُشْتِ پُولُو مُرْدَمَه .

■ / Me dəl̄ dourunə, mərə bokuštə, me poštə poulu mōrdəmə / .

□ درون من مرا کشت بیرونم مردم را .

. کاربرد: با ظاهر امر نباید دآوری کرد .

\*\*\*

مِ دِلِ هیتَ کَلا گُله چُو کُنه .

■ / Me dəl hite kalâ golê čokonð / .

□ دل من مرتباً خمره و کوزه می سازد .

کاربرد: خیالات در سر داشتن - نگران بودن .

\*\*\*

مِ دِلِ خُشه کِ مِ مَرِدِه عینک زَنه .<sup>(۱)</sup>

■ / Me dəl xošð ke me mardð eynak zanð / .

□ دلم خوش است که شوهرم عینک می زند .

کاربرد: در سادگی و توجه داشتن به ظاهر قضیه است .

\*\*\*

مِ دِلِ کِرَدَ .

■ / Me dəl kərda / .

□ دل من مقاوم است .

کاربرد: در بیان آشنایی با مصایب است .

\*\*\*

مِ دِلِ مِ حَلَقِ چَالِ بُمِ .

■ / Me dəl me halqð čâl boma / .

□ دل من به گلیم رسیده .

کاربرد: در کرفتنگی و عصبانیت است .

\*\*\*

مِ دِلِه دُو دَرِه .

■ / Me dəlð du darð / .

□ دلم پراز دود و درد است .

کاربرد: در توصیف داشتن غم و غصه است .

\*\*\*

مِ دُنْدَانِه بَکِنْدَم تَوَدَمِ .

■ / Me dondânð bakñdam tavadam / .

□ دندانم را کندم و انداختم دور .

(۱) به گونه دیگر: مِ دِلِ خُشِ کِ سُلطانِ چاروِ دَارِمِ.

کاربرد: در نداشتن چشم داشت است .

\*\*\*

مِ دِیزِ وِری، نیه (۱) .

■ / Me diz veri niya / .

□ علقم قد نمی دهد .

کاربرد: ناآگاه بودن .

\*\*\*

مِ رَجْ كَجْ دَكْتِه .

■ / Me raj kaj dakətə / .

□ ردیف من کج شده است .

کاربرد: در بد آوردن است \_ به پایان راه زندگی رسیدن .

\*\*\*

مِ رِ چِرِ (۲) .

■ / Mərə čərə / .

□ حریف من است .

کاربرد: از نقطه نظر نیروی بدنی یا توان فکری برتری داشتن .

\*\*\*

مِ رَ خُدْ سَگْ بِلَاوِه .

■ / Məra xoda sag bəlavə / .

□ برای من انگار سگ پارس کند .

کاربرد: در بیان بی تفاوت بودن امری .

\*\*\*

مِ رِهِ دَرِه ؟

■ / Mərə dare / ?

□ مرا داری ؟

کاربرد: غافل گیر شدن از یک اتفاق یا از یک سخن دور از انتظار .

\*\*\*

(۱) به گویش مسگری است و به گونه دیگر: انه دیز وری نیه. (عقل او نمی رسد).

(۲) چِر = محفف چیره اس.

مَرِدِ که خانه مَرِگِه کِ خانه . (۱)

■ / Mardeke xānə, margeke xāna / .

□ خانه شوهر یعنی خانه مرگ .

کاربرد: در بیان نداشتن راه برگشت است .

\*\*\*

مَرِدِ بُمَرْدِه، هَم کَسْ بُمَرْدِه . (۲)

■ / Mardə bomordə, hamə kas bomordə / .

□ شوهر وقتی مرد، همه دنیا مرده است .

کاربرد: در عمق وابستگی زن به مرد است .

\*\*\*

مَرِدِ باشْ، بَگیرِ باشْ .

■ / Mard bāš, begir bāš / .

□ مرد باش و طلبکار باش .

کاربرد: مدارا کردن با بدهکار .

\*\*\*

مَرِدِ شُو بَبِرِتِ گُردِلِ مِیْلِ چُمِه .

■ / Mordə šu bābore te gordəla meyli čomə / .

□ مرده شوی ببرد آن چشم ماده سگ گونه تو را که از درون سوراخی (غاری) نمایان است .

کاربرد: در نیازمندی کسی است .

\*\*\*

مَرِدِکِ نَدَاشْتِ شامْ، زَنکِه دُخُونْدِ زَرِ اَفْشان .

■ / Mardekə nedāštə šām, zənekə ke doxondə zarafšān / .

□ مردخانه شام نداشت که بخورد آن وقت زنفش را صدا می زد « زرافشان » .

کاربرد: کسانی که: فخر می فروشند \_ پز می دهند \_ ظاهرسازی دروغین می کنند .

(۱) بعضی از خانواده ها وقتی دخترشان را به خانه بخت می فرستند، به دختر می گویند که: با لباس سفید عروسی به خانه شوهر می روی و با کفن سفید برمی گردی.

(۲) بعضی از مردان نه تنها سرپرستی خانواده خود بلکه یار و یاور دوستان واقوام هم هستند. آقای سیدتراب هاشمی از این دسته از آدم ها بود. او در یک حادثه رانندگی جاننش را از دست داد. مرحوم ابراهیم معافی نقل می کرد که: در مراسم تشییع جنازه سیدتراب هاشمی خواهرش ضمن ناله و زاری می گفت: «مه شاه بُمرد».



\*\*\*

مُردمِ مگه بُمردن ت رَاحتِ بَسی .

■ / Mordom magð bomordøn to rāhat besī / .

□ مردم مگر مرده اند که تو با آسایش خاطر زندگی بکنی .  
کاربرد: در فضولی ها و دخالت های بی جای بعضی در زندگی دیگران است .

\*\*\*

مُردنِ کارِ ندره، امان از چو دُخا چو دُخایِ مُردم .

■ / Mordøn kār nedarð, amān az čodoxā čodoxāye mordām / .

□ مردن کاری ندارد ولی امان از حرف و حدیث (انگلوک کردن های) مردم .  
کاربرد: در شایعات و برداشت های گوناگون از چگونگی ایام زندگی مرده است .

\*\*\*

مردِکه پایِ بُشور، آو نیکل (بُخر) .

■ / Mardekð pāya boušur, āvð nīkal / .

□ پای شوهرت را بشوی و آبش را دور نریز .  
کاربرد: در عمق احترام یا اهمیت شوی در فرهنگ خانواده است .

\*\*\*

مُردِه لَقَد .

■ / Mordð laqððð / .

□ لگد مرده است .  
کاربرد: خط و نشان کشیدن کسی است که دقایق پایانی کار یا شکست کار را طی می کند .

\*\*\*

مردِه غیرتِ کُوشنه، اسبِ منِ بار .

■ / Mardð qeyrat kušanð, asbe men bār / .

□ مرد را غیرت نابود می کند اسب را بار میانی (اضافی) .  
کاربرد: در توصیف غیرت برای مرد در زندگی است .

\*\*\*

مُردِمه شیِ پشِمه پشِته گنه، اَم شیِ تَشِته پشِته .

■ / Mordāmð ši, pašmð poštð ganð, ame ši taštð poštð / .

□ کارها و حرف های دیگران گویا به پشم برخورد می کند، چون صدا ندارد ولی مال ما به تشمت برخورد می کند و خیلی سر و صدا دارد .

کاربرد: کله از چار و جنجالی است که پس از انجام کاری بوجود می آید .

\*\*\*

مُرْدِه بَدَشْتِه زینْدِه تَر حَلْوَا خُرِه .

■ / Mordə bədaštə zində tar halvā xorə / .

□ مرده تصور می کرد که زنده حلوا(حلوائی تر) می خورد .

کاربرد: تصور باطل داشتن .

\*\*\*

مِرِه دَارِ شُوْدَرِه، تَر خَدَّ وَلِگِه بِنِه مَچْکُر بُشِه .

■ / Mərə dār šou darə, tər xəḍə vəlgə bənə məčkrə buše / .

□ درخت به آنجای من فرو می رود، برای تو انگار مارمولک از زیر برگ ها راه برود .

کاربرد: بی توجه بودن نسبت به مشکل کسی .

\*\*\*

مُرْدِه خَاکُ سَرْدِه .

■ / Mordə xāk sardə / .

□ خاک مرده سرد است .

کاربرد: در از یاد رفتن مردگان است .

\*\*\*

مُرْدِه خَدَّ کِرْکُ، زینْدِه خَدَّ وِرْگُ .

■ / Mordə xəḍə kərək, zində xəḍə vərğ / .

□ آدم مرده مانند مرغ و آدم زنده مانند گرگ است .

کاربرد: در دنیا خواهی آدم ها است .

\*\*\*

مُرْدِه آدَمِه بِيگَنِه، هَمْسِ آدَمِه تَشْ نَدَنِه .

■ / Mardə ādəmə bigənə, hamse ādəmə taš nadanə / .

□ شوهر نسبت به زنش بی اعتنا شود، همسایه هم به او آتش نمی دهد .

کاربرد: در باره این گویند که رفتار شوهر با زن در موقعیت اجتماعی زن تاثیر دارد .

\*\*\*

مَرْدِکِه آدَمِه تَر وَنِه دُمِه دَبِي .

■ / Mardekə ādəmə tər vənə dumə dəbi / .

□ تیر مرد باید دسته داشته باشد .

کاربرد: در توصیف انتقار زنان از مردان است که باید برش و اقتدار داشته باشند .

\*\*\*

مَرْدٌ بَاشِ نِمِیرُ .

■ / Mard bâš nemir / .

□ اگر مردی نمیر .

کاربرد: در باره مسایل و حوادث بعد از مرگ حرف نزن. با مرگ همه چیز تمام شده است .

\*\*\*

مُرْدِه نَوْتِه بِ كَفَنِّ وَاكْذَارِ كُردنِ (۱) .

■ / Morda nōvanō be kafan vâgozâr kordân / .

□ مرده را نباید به کفن پوشیدن و ادا کرد .

کاربرد: انجام کار را نباید به افراد ناتوان واگذار کرد - نباید اتلاف وقت کرد .

\*\*\*

مَرْدِ دِرِیم، نِیمِ مَرْدِ دِرِیم، هِیِی لِی هِیُوُ .

■ / Mard derim, nim mard derim hapili hapu / .

□ مرد کامل و تمام عیار داریم، نیمچه مرد داریم و کسی که هپی لی هپو است .

کاربرد: مردانگی هم درجاتی دارد، مرد مورد اشاره شما از کدام دسته است ؟

\*\*\*

مَرَرِ نَجِهِ بُمَانِسِ .

■ / Mārare najō bomânōse / .

□ برای من آرزو شده است .

کاربرد: در باره افعال کسی است که همیشه با اشکال روبرو بوده و حتی یکبار نتوانسته باشد کاری را

درست به پایان برساند .

\*\*\*

مِرِه سَرِّ چُمِ نِگِیتِه .

■ / Mārō sar čom negitō / .

□ مرا تحویل نگرفت .

کاربرد: در باره بی‌اعتنایی کسی است .

\*\*\*

(۱) چنانچه «واگذار کردن» را به معنای «رها کردن» بدانیم در آن صورت مراد سرپرستی و یاری دادن به افراد ناتوان است.

- مرغانه نُکرده، یکی یم بگُرده بی زرده .  
 ■ / Morqânð nokordð, yeki yam bokordð bizardð / .  
 □ تخم نمی کرد، یکی هم که کرد، زرده نداشت .  
 کاربرد: در باره کسانی است در هیچ زمینه ای همکاری ندارند و یکبار هم که وارد میدان می شوند کارشان مفید نیست .

\*\*\*

### مُرغانَ قَدَّ گَرِه (۱)

- / Morqâna qad garð / .  
 □ تخم مرغ را اندازه گیری می کند .  
 کاربرد: در باره کسی است که: حسابگر و مادی است .

\*\*\*

### مُرغانه عید روزِ رِ خُبِه .

- / Morqânð eydð ruza re xobð / .  
 □ تخم مرغ برای روز عید خوب است .  
 کاربرد: هر چیزی در جای خود خوشایند است .

\*\*\*

### مُرغانَ عیدِ شبِ رَنگِ کُنْ .

- / Morqâna eydð šab rang konðn / .  
 □ تخم مرغ را شب عید رنگ می کنند .  
 کاربرد: انجام هر کاری در جای خود نیکو است .

\*\*\*

مرگِ خَن، بُشِ لَمْتَرَه \* (۱)

■ / Marg xane boš lamtər / .

□ مرگ می خواهی برو لمتر .

کاربرد: در بیان رفاه کسی است که به دنبال دردمس می رود .

\*\*\*

مَرگِ تَرَرِ عُرُوسِيَه .

■ / Marg tərā re orusiya / .

□ مرگ برای تو عروسی است .

کاربرد: در باره سنگین بودن مجازات گناه است.

\*\*\*

مَرگِه گُره کُنَه .

■ / Margə gorə konə / .

□ مرگ را صدا می کند .

کاربرد: در باره کسی است که: به آخر خط زندگی رسیده است .

\*\*\*

مَرَمْ بَنده وَتَمْ .

■ / Məram bandə votəm / .

□ من هم بند را باز کردم .

کاربرد: چاک دهن را باز کردن \_ رها شدن و بی پروا سخن گفتن .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: مرگِ خَن بُشِ گیلان. (مرگ می خواهی برو گیلان).

\* گیلان در گذشته منطقه ای بود دارای تالاب های کوچک و بزرگ. تالاب ها معمولاً زیستگاه مناسبی برای پشه و انواع حشرات هستند. علاوه بر پشه و حشرات گزنده چند ماه تابستان هم هوای شمال ایران شرعی است. وجود شرعی و حشرات گزنده (پشه مالاریا) عواملی بودند که برای غیرگیلانی مشکلات جدی فراهم می کرد و همین امر موجب خلق زبانزد «مرگ می خواهی برو گیلان» شد. لمتر هم یکی از آبادی های ساحلی رامسر است که هم ویژه گی های منطقه گیلان را داشت و هم به دلیل شغل ماهیگیری هر ساله ماهیگیران چندی در دریا غرق می شدند. شاید این خصوصیات باعث خلق زبانزد «مرگ خنه بش لمتر» شده باشد.

مره ای دار، اُدار دُنُبُس .

■ / Mərð i dâr o dâr donobos / .

□ مرا به این درخت و آن درخت نیند .

کاربرد: در باره این گویند که مرا با هر کسی مقایسه نکن .

مره بَکته بگیر . (۱)

■ / Mərð bakðtə begir / .

□ مرا افتاده حساب بیاور. مرا زمین خورده بدان .

کاربرد: در باره این است که: ناکامیابی مرا پیشاپیش (در این راه) بپذیر .

\*\*\*

مره تاو وَن .

■ / Mərð tâv vana / .

□ به من فشار می آید .

کاربرد: در نیاز فوری داشتن به قضای حاجت تحت فشار بدهکاری و بار مشکلات زندگی بودن.

\*\*\*

مره تر داره چکل دَنِن . (۲)

■ / Mərð tar dârð ĉðkəl danðne / .

□ مرا بین شاخه های درخت جوان نگذار .

کاربرد: در بیان اینکه به در دسر خواهیم افتاد .

\*\*\*

مره ترسن یا خُدای، بگوته: آدم بی حیای .

■ / Mərð tarsane yâ xodâya, bogutð: âððme bihayâya / .

□ پرسش شد که: از من می ترسی یا از خدا. گفت: من از آدم بی چشم رو می ترسم .

کاربرد: در قبیح کار حرمت شکنی در جامعه است .

\*\*\*

(۱) روزی یکی از روحانیون در بالای منبر به بحث روز واپسین وقیح گناه و گناهکار پرداخت و در توصیف «پل صراط» گفت: «پل صراط» از مو نازک تر و از شمشیر تیزتر است. یکی از حاضرین در مجلس با صدای بلند گفت: مِر بَکته بگیر.

(۲) چکل = محل اتصال شاخه درخت با تنه درخت.

مره جَر شَادُ با .

■ / Mərð jâr šâdo bâ / .

□ از من داشت «بالا» می رفت .

کاربرد: در بیان حضور مستمر کسی است که: حضورش مخل انجام کار کسی است .

\*\*\*

مره صارا سگه یاد هسسه اَم ت یاد نیه .

■ / Mərð sârâ sagð yâd hessð, amma te yâd niya / .

□ من بیاد سگ ولگرد بیابان هستم، ولی بیاد تو نیستم .

کاربرد: در باره بیزار بودن است .

\*\*\*

مره گته درزنه کین ر بُره، بیریک درزن کین ر دَر هره .

■ / Mərð gatð darzəñð kina re borð, berik darzəñð kina re dar harð / .

□ مرا از سوراخ سوزن بزرگ می برد و از سوراخ سوزن نازک درمی آورد .

کاربرد: سرکوفت زدن .

\*\*\*

مره نترس م دِمَال دُبُون بَتِرْس<sup>(۱)</sup> .

■ / Mərð natərs me dəmâl dobuna batərs / .

□ از من نترس آن کسی که بعد از من می آید از آن بترس .

کاربرد: اطمینان دادن از خود به کسی - ترس از نفر بعدی .

\*\*\*

مره ویچ خُشْتِنِه دِیچ .

■ / Mərð veyča xoštəñð deyča / .

□ از مال و اموال من برداشت بر روی مال و اموال خودش گذاشت .

کاربرد: مرا به روز سیاه نشانند خودش به دولت رسید .

(۱) در فصل زمستان از دو «چله» نام می برند یکی «چله» بزرگه که از تاریخ ۱۰/۱ هر سال آغاز و تا تاریخ ۱۱/۱۰ ادامه دارد و دیگری «چله» کوچکه که از تاریخ ۱۱/۱۱ آغاز و تا تاریخ ۱۱/۳۰ ادامه دارد. حکایت به این ترتیب است که: مردم از شدت سرمای ایام «چله بزرگه» به تنگ می آیند و گله و شکایت می کنند که برای ما مشکل آفرینی کردی. «چله بزرگه» جواب می دهد که «مره نترس، م دِمَال دُبُون بترس» یعنی سرمای سخت را باید در دوره «چله کوچکه» تحمل بکنید.

\*\*\*

مِسِ دِوَالِ پَایِ مَنَه . (۱)

■ / Mese dāvâl pâyē monð / .

□ مانند دوال پا است \_ مانند بختک است .

کاربرد: در باره کسی است که: بسیار سمج است .

\*\*\*

مِ سِ سَبْمِ کَارِه .

■ / Me sa boma kârð / .

□ کاری است که بر سرم آمده است .

کاربرد: در اتفاقی است که برای کسی رخ داده و آن را تجربه کرده است .

\*\*\*

مِ سِ سِ اَوْرِشِمِ دِسْمَالِ دِنَه . (۲)

■ / Me sa avršam dšmâl dena / .

□ روی سرم دستمال ابریشمی نیست .

کاربرد: چون فقیرم (قدرت ندارم) حرم خریداری ندارد .

\*\*\*

مِ سِرِه دِسْمَالِ سَنگِیْنِ نَنَه، مِ گَبِ قَرَبِ دِیْشْتَبُو .

■ / Me sarð dšmâl sengin nana, me gab qorb dištēbu / .

□ دستمال سرم گرانیقیمت نیست تا حرف من ارزش داشته باشد .

کاربرد: چون فقیرم برای رای و نظرم اعتباری قایل نیستند .

(۱) در افسانه ها داریم که: جانور آدم نمای فلج در جنگل ها زندگی می کند به نام «دووال پا» چون فلج بود برای نقل و مکان به پشت آدمیان می چسبید و تا هلاک جمال از گرده وی فرود نمی آمد. روزی مردی به جنگل می رود و پیرمردی را می بیند که روی زمین نشسته است. (آن پیرمرد دووال پا بود). سلام می کند و دووال پا پاسخ سوال را می دهد و از مرد می خواهد که او را بدوش بکشد و چند قدم آنطرف تر بر زمین بگذارد. دووال پا به محض اینکه به پشت مرد می رود، دست ها را از بالا به حلقوم و پاهایش را از جلو به شکم او حلقه نموده و فرمانفرما می شود در هر ترمرد و خواهش جوالدوزی به او فرو می برد و ساکت و مطیعش می کند سه سال بدین منوال گذشت. تا اینکه تدبیری اندیشید. انگور در کدوئی تهی کرده ریخت و شراب شد، شراب را به دووال پا نوشانیده مدحوشش می سازد، خود را خلاص می نماید.

کتاب قند و نمک \_ جعفر شهری، صفحه ۵۲۴

(۲) به گونه دیگر: مِ سِر «ترم» دِسْمَالِ نَنَه. (روی سرم دستمال ترمه ندارم) (نیستم).



\*\*\*

م سَرَّ سَرینگایِ بِن، م تُونبانه لنگانه بِن، م مَرِدِه نجارِ بِن، م کرکه لانه بِن .  
 ■ / Me sar saringâya ben, me tonbânð lengânð ben, me mardê najârð ben, me kârkhâianð ben / .

□ به بالش زیر سرم، به پاچه های شلوارم، به شوهر نجارم، به لانه مرغم نگاه کن .  
 کاربرد: گوشه گله آمیز از حال روز نامناسب خویشتن خویش است .

\*\*\*

م سَگی نِیَمْ ک سَگِ دِیگِ مره بگیریه .  
 ■ / Mo sagi niyam ke sage diğe mârð begîre / .

□ من سگی نیستم که سگ دیگری مرا بگیرد .  
 کاربرد: ابراز رشادت کردن \_ رجز خواندن .

\*\*\*

م سِوَاتُ تا سِیلارِ غُزُ .  
 ■ / Me sâvât tâ šîlâr qoza / .

□ معلومات من تا حد چین شلوار(محل بند تن بان) است نه بیشتر .  
 کاربرد: در بیان کم دانی است \_ اظهار فروتنی.

\*\*\*

م سِیَه کارِم .  
 ■ / Mo seya kârðm / .

□ من خیلی سیاه(سخت) کار می کنم .  
 کاربرد: به هر کاری دست بزنم ناموفقم-از پس کارهای دشوار برمی آیم .

\*\*\*

م شانسِ اَندی جَرُ بُشُ که م کرکُ مِخ سَ مرغانه سَجنه .  
 ■ / Me šâns andi jâr bošou ke me kârkh mîxð sa morqânð sajanð / .

□ بخت و اقبال من آن اندازه بالا گرفت که مرغ من روی میخ تخم می گذارد .  
 کاربرد: در بیان بد شانس بودن است .

\*\*\*

مُشَت دُرُوشُ ؟  
 ■ / Mošt dorovš / ?

□ مشت با جوالدوز ؟  
 کاربرد: در باره کاری است غیر ممکن .

\*\*\*

م شلار لنگه ندره، پینیک ور چی وکنه .<sup>(۱)</sup>

■ / Me šelâr lengê nâdarê, pinik vâređ čî vakand / .

□ شلوار من لنگه ندارد، وصله و پینه چه دردی را دوا می کند .

کاربرد: در توصیف مشکل بزرگ در زندگی است .

\*\*\*

م شِم بُج بین نُبُم، شِم مُشْتِ وچین خُ بَام ؟

■ / Mo šeme boj bin nobom, šeme mušt večin xo bâm / ?

□ من کارگر دروی برنج شما نبودم ولی خوشه های برنج را که جمع می کردم .

کاربرد: در بیان اعتراض به بی تفاوتی کسی نسبت به خدمات انجام شده است .

\*\*\*

م شوشه تکه شوش نزن .

■ / Me šušê tokê šuš nazên / .

□ به سر ترکه من ترکه نزن .

کاربرد: در بیان اینکه بیش از این سرزنش نکن .

\*\*\*

م شیرِه پِرِز وِنِه .

■ / Me širê perêz veniya / .

□ شیر من پرهیز ندارد .

کاربرد: در عصبانیت دست به هر کاری زدن است .

\*\*\*

مُفته سِرْکه عَسَلِ جی شیرین تره .

■ / Moftê sârkê, asêle ji širintarê / .

□ سرکه مجانی از عسل هم شیرین تر است .

کاربرد: در لذت تصاحب بدون تلاش چیزی است .

\*\*\*

(۱) در همسایگی ما مردی بود که در آماده سازی ساختمانش از جمله پوشش آن با مشکل روبرو بود، پدرم گفت: مشهدی کاظم در انبار ما کمی «لت» هست بردار برای درست کردن شیروانی ساختمان استفاده بکن. مشهد کاظم گفت: مشت جمال الدین: م شلار لنگه ندره، پینیک ور چی وکنه. نقل از: آقای صفرقاسمی رئیس اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی شهرستان رامسر

مُفْتِ مِلایِ بیدِ، پُوچا کت کَر، دعا هگره .

■ / Mofte mollâya beyda, pučâ kotâkaré do:â heygarð / .

□ مِلایِ مِلجانی گیرش آمد، برای بچه گربه اش هم دعا می گیرد .

کاربرد: کار رایگان یا ارزان توقع بی جا ایجاد می کند .

\*\*\*

مُفْتِ بَشَه کُفْتِ بَشَه .

■ / Mofst bašð, koft bašð / .

□ مِفت باشد، کوفت و زهرمار باشد .

کاربرد: در بیان گرایش آدمی برای تصاحب آسان مال دنیا .

\*\*\*

مُ فَقَدِ خُشْتِ مُرْدَنَه رُوزِ نُدَانِمُ .

■ / Mo faqad xoštð mordðnð ruzð nodânðm / .

□ من فقط روزی را که می خواهم بمیرم، نمی دانم چه روزی است .

کاربرد: ادعای آگاه بودن از مسائل قضیه ای .

\*\*\*

مَغزِ رُویِ بَزَ .

■ / Maqze roya baza / .

□ رُویِ مغز رازد .

کاربرد: واقعیت را گفتن \_ رُک و راست موضوعی را عنوان کردن . (یادآور: زد واسط خال)

\*\*\*

مِ کَرِکِ اَگِه رِمکی بَشِ و سَرَه بِنِم .<sup>(۱)</sup>

■ / Me kârk agð ramðki baše ve sarð biyanðm / .

□ مرغم اگر از مرغ های محله رمک باشد، سرش را می برم .

کاربرد: در انکار انتساب خویش نسبت به جایی است .

\*\*\*

(۱) بعضی از افراد در موقعیت های مختلف یا با توجه به منافع و مصالح خویش نام «شخص» یا نام «مکان» را در زبانزد بدلخواه تغییر می دهند. مانند زبانزد بالا که ممکن است، نام هر آبادی یا شهر یا کشوری را جای «رمک» گذاشت. یا در زبانزد: پریشی عروسی، تَرِ چِ بَرِسی، بجای «پریشی» یک جا «مِیئدی» و در جایی «شسا» و در جای دیگر «می زی لنگ» آمده است.

مِ کَلِه سَرِه نیا نُکُن، مِ طالع نیا بُکُن .

■ / Me kalə sarə niyā nokon, me tāla niyā bokon / .

□ به سر کچل من نگاه نکن به بخت و اقبال من نگاه بکن .  
کاربرد: شانس نداشتن .

\*\*\*

مِ کورِم، تِ چُم دَار .

■ / Mo kurəm to čom dār / .

□ من کور هستم تو بینا .  
کاربرد: من بی سوادم و تو باسواد، حق با کیست ؟

\*\*\*

مِ گَالِشِم، اُقوزُ تُل زِن خُ نِیِم .<sup>(۱)</sup>

■ / Mo gālšəm, oqoz tol zən xo niyam / .

□ من گالش هستم، گردو ریز(گردو چین) که نیستم .  
کاربرد: ادعای اینکه شان یا کار یا مهارت من خیلی بالاتر است .

مِ گاو مِ کُولُو بِزَسِه .

■ / Me gāv me: koulu bezasə / .

□ گاو من کوساله ماده زایید .  
کاربرد: در باره این است که: کار بر من دشوار شد .

\*\*\*

مِ گِبِه دِل تُولِه دَرِه .

■ / Me gabə dəl toule darə / .

□ در سخنان من « تیغ » است .  
کاربرد: در باره رنجاندن دیگران است .

\*\*\*

مِگَر تَرِه گَاز گَرِه ؟

■ / Magər tərə gāz gərə / ?

□ مگر تو را گاز می گیرد ؟  
کاربرد: اجازه بده به حال خود بماند \_ با تو که کاری ندارد .

(۱) گالش با استفاده از دو داس خود را به بالای درختان مرتفع و صاف می رساند. در حالیکه گردو کن

(گردو ریز) در تنه درخت مستقر می شود و با شاخه بلند و نازک (تُل) گردوها را می ریزد.

\*\*\*

مگِ قرآنِ غَلَطِ پُخواندِم ؟

■ / Magð qorân qalðt boxândəm / .

□ مگر قرآن را غلط خواندم ؟

. کاربرد: در کم اهمیت بودن یک اقدام است .

\*\*\*

مِ گوشِ سنگینه .

■ / Me guš senginð / .

□ گوش من سنگین است .

. کاربرد: وقتی احساس کنیم چیزی را جا گذاشته ایم .

\*\*\*

مگه آوِ گاوِ بُخُرْدِه ؟ (۱)

■ / Magð âve gâv boxordð / ?

□ مگر آب را گاو خورد ؟

. کاربرد: کثیف بودن کسی یا بهداشتی نبودن مکانی .

\*\*\*

مگه امیره نمیره بَشه ؟ (۲)

■ / Magð amirð nemir bašð / .

□ او مگر « امیر » است که نامیرا باشد ؟

. کاربرد: در باره این است که: او هم مشکل دارد .

\*\*\*

مگه آوازِ وِگِیته ؟

■ / Magð avâzð vegitð / .

□ مگر شهرت پیدا کرد ؟

. کاربرد: در بیان تمام شدن قضیه است .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: مگِ آوِ گاوِ بُخُرْدِ بُا؟ (مگر آب را گاو خورده بود).

(۲) بجز سه کس بقیه میرا هستند: حضرت امیر\_ حضرت خضر\_ حضرت صاحب. ضمناً خود واژه امیر از دو بخش ا + میر تشکیل شده است. الف منفی در واژگانی مثل ناهار یعنی می خورشت، آهو= بی عیب و میر به معنی مرگ که در مجموع بی مرگ یا جاودان معنی می شود. (ویراستار)

مگه کُته کُنه ؟ (۱)

■ / Magð kotð konð / ?

□ مگر بچه می کند ؟

کاربرد: در توصیف تعجبی است از افزون خواهی کسی .

\*\*\*

مگه م شلارُ پاره ؟ (۲)

■ / Magð me šðlâr pâra / ?

□ مگر شلوارم پاره است ؟

کاربرد: اعتراض به کسی که به یک نفر نگاه خاص کند و بخندد .

\*\*\*

مگه بی نمازه قرض دَنِن ؟

■ / Magð bi nemâzð qarz danðn / .

□ مگر به آدم بی نماز چیزی به عنوان قرض می دهند .

کاربرد: در اعتماد نکردن به کسی است که به قول و قرارش پایبند نیست .

\*\*\*

مگه کیجا بیچم ؟ (۲)

■ / Magð kijâ beyčam / ?

□ مگر دختر زاییدم ؟

کاربرد: اعتراض به کم توجهی و بی مهری مرد به زن .

\*\*\*

(۱) کُت به معنای «توله یا بچه» است. چون خوک و سگ از جمله حیوانات پر زاد و ولد هستند واژه کُته بیشتر درمورد این دو حیوان و گاهی هم درباره بوته هندوانه وبوته خربزه .. کاربرد دارد. در عین حال وقتی زنی زیاد بچه آورده باشد از روی بدخواهی در مورد انسان هم لفظ «کُته» را کار می برند.

(۲) به گونه دیگر: مگ مِ دیم «سی» وَر؟ (مگر صورتم سیاه است) .

(۳) باید این واقعیت را پذیرفت که به هر دلیل در فرهنگ ما دختر و پسر(زن و مرد) برابر نبودند. لذا وقتی مادرانی فرزند دختر به دنیا می آورند احساس کمبود می کردند. حدود ۶۰ سال قبل در همسایگی ما مردی زندگی می کرد بنام عباس ق، که به شغل چوپانی اشتغال داشت. وقتی دو روز بعد از تولد اولین فرزندش به منزل آمد اولین کاری که کرد لباس نوزاد را کنار زد تا ببیند که فرزند دختر است یا پسر. وقتی که دید فرزندش پسر است شاد شد و گفت: «اگه کیجا بی وِر دُرچ نا بُم» (اگر دختر بود تکه تکه اش می کردم). و اسم آن فرزند را گذاشت «رستم» که خود مرد سالداری است و در بیلاق زندگی می کند.

مگه تِ مارُ تره سرِ پا بِچِ ؟

■ / Magð te mâ:r tðrð sar pâ beča / .

□ مگر مادرت تو را ایستاده زاییده است ؟

کاربرد: در باره کسی که زیاد بایستد \_ کسی که تمایل به نشستن نداشته باشد .

\*\*\*

مگه تِ پرِه ارته خنِ ؟

■ / Magð te perð ersð xane / ?

□ مگر ارث پدرت را می خواهی ؟

کاربرد: توقع بی جا از کسی داشتن .

\*\*\*

مگه تُرک تره دِمالا کُرده ؟ (دِمالان)

■ / Magð tork tðrð dðmâlâ kordð / ?

□ مگر ترک تو را تحت تعقیب قرار داد ؟

کاربرد: ایراد به تند و سریع غذا خوردن کسی است .

\*\*\*

مگه خُنیه حَسنه هَر که هَنه حُسنه ؟

■ / Magð xânðye Hasanð, har ke hanð`xosanð` / ?

□ مگر اینجا خانه حسن است که هر کس می آید می گیرد می خوابد ؟

کاربرد: در باره این گویند که: این مکان محل تحرک و فعالیت است نه تنبل خانه .

\*\*\*

مگه دارُ بارِ دَرِ ؟

■ / Magð dâr bâr dare / ?

□ مگر تنه درختان بریده را حمل می کنی ؟

کاربرد: در این مورد گویند که کار محوله سنگین و خسته کننده نیست .

\*\*\*

مگه دو زرده مُرغانه بَسته .

■ / Magð do zardð morqânð besatð / .

□ مگر او تخم دو زرده کرده است .

کاربرد: کار بزرگی صورت نگرفته است .

\*\*\*

## مگه طالقانیم؟

■ / Magð tâleqâniam / .

□ من مگر از اهالی طالقان هستم؟

کاربرد: در این است که: من جزء پرخورها نیستم.

\*\*\*

## مگه طالقانی دَرِ؟

■ / Magð tâleqâni dare / ?

□ مگر کارگر طالقانی داری؟

کاربرد: غذای زیاد پختن - برنج زیادبار کردن.

\*\*\*

## مگه و بدنه ورگِ پی وَره؟

■ / Magð ve badanð vârgð pi varð / ?

□ مگر به تنش چربی کرگ مالیده است؟

کاربرد: چرا مردم از او دوری می کنند؟

\*\*\*

مگه یَخِ دَرِم، غَمِ بَدَرِم؟<sup>(۱)</sup>

■ / Magð yax darðm, qam bðdarðm / ?

□ مگر من یخ دارم غم و غصه داشته باشم؟

کاربرد: در اطمینان داشتن نسبت به انجام کار است.

\*\*\*

ملا موسا هَرِ چپیِم بُمُرده بی، وینجه جَوِسْ تُونه.<sup>(۲)</sup>

■ / Mollâ mousâ har či yam bomordebi, vinje javðs tune / .

□ ملا موسی حتی اگر مرده هم باشد باز هم می تواند سقز بجود.

کاربرد: در باره صاحبان قدرت است که با وجود بروز مشکلات هنوز هم از برخی از توانایی ها

پرخوردارند.

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: یکی یَخِ داشته غُصه نداشته. (یک نفر یخ داشت غصه نداشت).

(۲) به گونه دیگر: ملا موسا بُمُرده، تُونه وینجه بَجَوِه. (ملا موسی مرد و نمی تواند سقز بجود).



م ماره بُخَرده شیرِه م دهنه دلجی دیرگا بیرده .

■ / Me mâr:rd boxordə širə me dahanə dələji dirgâ biyardə / .

□ شیری را که از مادرم خورده بودم از دهنم بیرون کشید .

کاربرد: درد زیادی را تحمل کردن - عذاب کشیدن .

\*\*\*

ممانِ خُبی هِسسه، خانِ خایِ بَدُ .

■ / Memâne xubi hessə, xâne xâye bad / .

□ مهمان خوبی است ولی صاحب خانه بدی .

کاربرد: در توصیف کسانی است که سودجو هستند .

\*\*\*

ممانِ ممانه بَدُ دَره، خانِ خا، هر دویِ .

■ / Memân memânə bad darə, xânə xâ har doya / .

□ مهمان از مهمان خوشش نمی آید، صاحب خانه از هر دوشان .

کاربرد: در باره کسی است که: با هر دو طرف قضیه (شاکلی و متشاکلی) نظر مساعد نداشته باشد .

\*\*\*

ممانِ اگه ی روزه بُو، وِنِ وِرَرِ گاو کُشتن .

■ / Memân agə ye ruz bu, vandə vðrare gâv kuštən / .

□ اگر مهمان یک روزه باشد باید برایش گاو کشت .

کاربرد: در بستگی داشتن حرمت مهمان با مدت مهمانی است .

\*\*\*

ممانِ اَجیرِ خُنِ خایِ .

■ / Memân ajire xonə xâya / .

□ مهمان در اختیار صاحب خانه است .

کاربرد: در این مورد گویند که چاره ای جز همراهی و همدلی وجود ندارد .

\*\*\*

- ممان اول روز طلائی، دوم روز مسه، سوم روز خرس . (۱)
- / Memân avel ruz talâya dovvomê ruz mâsê sevvome ruz xârs / .
- مهمان روز اول، مانند طلا است روز دوم مانند مس و روز سوم مانند خرس است .
- کاربرد: در توصیف چگونگی رعایت کردن حال میزبان از سوی مهمان است .

\*\*\*

- ممان دیرا کرده، کترای آو بئرده .
- / Memân dirâ kordê, katrâya âv bâbordê / .
- مهمان تاخیر کرد و کفگیر را آب برد .
- کاربرد: سزای تاخیر بدقولی کسی انجام ندادن خواسته اش است .

\*\*\*

- ممان آگه ی روزه بش کلگا کوشنم، آگه همه روز بشه ترش قل یم زیادیه .
- / Memân âgê ye ruz bašê, kal gâ kušanôm, âgê hamê ruzê bâše, toršê qale yam ziyâdiya / .
- مهمان اگر برای یک روز باشد گاو نر جوان سر می زخم و اگر همه روزه باشد ترش تره هم برایش زیاد است .

کاربرد: عزت و احترام هر کس دست خودش است .

\*\*\*

- ممانه نُخر نُخره بترس و بئشم بئشمه .
- / Memânê noxor noxorê batêrs ve bošôm bošômê / .
- از نمی خورم نمی خورم و بروم بروم مهمان بترس .
- کاربرد: در یکی نبودن زبان(ظاهر) و نیت(باطن) است .

\*\*\*

- م مرثی یه ور نگره(نوکنه) .
- / Me merseyâ ve:r negarê / .
- مرثیه ای که من می خوانم، جواب نمی دهد .
- کاربرد: در این مورد گویند که از من حرف شنوی ندارد .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: ممان اول روز «زیر» دوم روز «تله» سومی روز «پیره» (مهمان روز اول مانند «طلا» است و میزبان از او به نحو احسن پذیرایی می کند، روز دوم حضورش عادی و به کام میزبان «تلخ» است، روز سوم باید «پیر» بگیرد به خانه خود برگردد والا حرمتش از بین می رود).

- / Mo magð te gâvð domð bebam / ?  
 مْ مگه تِ « گاوِ » دُمه « بېمِ » ؟  
 □ من مگر دم گاو شما را بریدم ؟  
 کاربرد: تبرئه کردن خود .

\*\*\*

- / Mo magð gunðm, boz dombð darð / ?  
 مْ مگه گونم، بوز دُمبه دَره ؟  
 □ من مگر می گویم که: بزدمبه دارد ؟  
 کاربرد: در این است که: هر دو یک چیز می گوئیم .

\*\*\*

- / Mo magð sed boukuštðm / ?  
 مْ مگه سِد بُکُوشْتِم (۱) ؟  
 □ من مگر سیدی را کشتم ؟  
 کاربرد: در این است که: خطای بزرگی رخ نداده است .

\*\*\*

- / Me mu eysiyâ man sifidâ nobâ / .  
 مْ مُو ايسا مَن سِيفِيْدَا نُبَا .  
 □ موی من در آسیاب سفید نشده است .  
 کاربرد: در بیان داشتن تجربه است .

\*\*\*

- / Men bârð pučâ / .  
 مَن بَارَه، پوچَا .  
 □ گربه وسط بار(روی اسب) .  
 کاربرد: سبک بودن - کم اهمیت بودن .

\*\*\*

- / Mðn xoro lak muj / .  
 مَن خَرُّ لَكْ مَوْجُ .  
 □ او کسی است که در خوردن شریک همه است ولی در وقت کار کنار از همه .

(۱) به گونه دیگر: مگِ قرآنِ غَلَطِ بخاندم؟ (مگر قرآن را غلط خوانده ام).

کاربرد: در توصیف کسی است که از منافع همه بهره می برد ولی در فراهم کردن مقدمات کار خود را دور نگاه می دارد. (یادآور: فرصت طلبی کردن).

\*\*\*

مِنْهُ خُسَيْنُهُ لِحَافٍ كَرِهَ نَدَه .

■ / Mənə xosənə, lahaf kere nade / .

□ وسط می خوابد که کرایه لحاف پرداخت نکند .  
کاربرد: در توصیف آدم های رند است .

\*\*\*

مَنْ نَدُنْسَمُ مِ شَكَمِ مَرِهَ رَا بُرَه، خِيَالِ كُرْدِمُ مِ پَا مَرِهَ رَا بُرَه .  
■ / Mo nodānsəm me šəkam mārə rā borə, xiyāi kordəm me pā mārə rā borə / .

□ من نمی دانستم که این شکم است که مرا راه می برد، فکر می کردم که پاهایم مرا راه می برد.  
کاربرد: اهمیت نقش مادیات در زندگی انسان .

\*\*\*

مِنْ دُو كَلَه، پُتْرُ وَكْتَه .

■ / Men dokalə potor vakətə / .

□ مانند مورچه ای شده است که: بین دو ستون سقف خانه رفت و آمد می کند .  
کاربرد: در اعتراض به آمد و شد بی جای کسی است .

\*\*\*

مِنْ سِرَا وَرْزَا .<sup>(۱)</sup>

■ / Men sārā varzā / .

□ مانند گاو نری است که مدتی در سرای وسطی مشغول چرا بوده است .  
کاربرد: در توصیف چاقی کسی است .

\*\*\*

مِنْ كَشْه وَسَط .

■ / Men kašə vasat / .

□ وسط بین دو طرف .

(۱) دام در منطقه رامسر در طول سال در سه منزل یا سه سرا توقف دارد. در زمستان در سراهای دامنه کوه در بهار در سراهای وسط کوه و در تابستان در سراهای ارتفاعات. سرای وسطی را «مِنْ سِرَا» می گویند.

کاربرد: در بینا بین بودن قضیه ای است .

\*\*\*

مَنگِ تاو شُوو، آسودَ سَرّ .

■ / Mange tâv šouva âsoda sar / .

□ شب مهتاب و سر آسوده و راحت .  
کاربرد: فراهم شدن شرایط مناسب .

\*\*\*

مَنگتاو شُوو آفتاو .

■ / Mangetâv šouvâ âftâv / .

□ آفتاب شب مهتابی .  
کاربرد: خوشامد طنز گونه به کسی است که خیلی دیر بیدار دوست یا فامیل رفته باشد .

\*\*\*

مُنمُ نَزَن، هَکِیه پِیش کَنه آدِمِیه .<sup>(۱)</sup>

■ / Monom nazæn hakiya, piš kanð âdemiya / .

□ عیب نزن به کسی چون آن عیب به خودت برمی گردد .  
کاربرد: در تقبیح بدگویی است .

\*\*\*

مِ نَمکُ تِ چُمه کُورا کُنه .

■ / Me nomok te čomð kurâ konð / .

□ نمک من چشمهایت را کور کند .  
کاربرد: نفرینی است که بدرقه راه افراد ناسپاس می شود .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: ا-مُنمُ نَزَن کسانه، سَر هته فرزندانِه. (به دیگران اگر عیب بگیری سر فرزندان تو می آید).  
یا مُنمُ «اَمِر» کردنِ کَر «شَمِر» (چنانچه بد مار بگویی وبال کردن تو می شود).

مُوتْ کوی، تر می دره . (۱)

■ / Mut kuya termi darə / .

□ در روستای «موت کو» مه است .

کاربرد: تشویق برای استفاده کردن از چیزی .

\*\*\*

مِ وچه بکته . (۲)

■ / Me vačə bakətə / .

□ پسر من افتاد .

کاربرد: در بیان گرسنه بودن است .

\*\*\*

مِ وچه وکته غریب تالا کوله هر کی هنه و کل تکا زنه .

■ / Me vačə vakətə qarib talā kulə, har ki hanə ve kalla tok zanə / .

□ پسر من شده است عین جوجه خروس غریبه، هر کس می آید به سرش می زند .

کاربرد: در غریب و ضعیف آزاری است .

\*\*\*

مُ و دندانه بیشمرده درم .

■ / Mo ve dondānə bešmardə darəm / .

□ من دندانهای او را شمرده ام .

کاربرد: در شناخت داشتن است .

\*\*\*

(۱) (سلمل و موتکو) دو آبادی همجوار در بیلاق جواهرده رامسر هستند و آبادی سلمل حدود چهارصد متر از آبادی موتکو مرتفع تر است معمولاً وقتی مه از دل جنگلهای رامسر به سوی کوههای بیلاق حرکت می کنند قبل از رسیدن به سلمل فضای بین کوهها و منطقه موتکو را می پوشانند وگاهی مدتها در دل دره ها و بین کوهها و فضای موتکو آرام و قرار می گیرد که علاوه بر خلق چشم اندازهای دیدنی این گمان را در انسانهای ساده اندیش بوجود می آورد که می توان روی این فرش سفید راه رفت یا در هنگام حرکت مه سوارش شد همین وضعیت اقلیمی منطقه موجب زبانزدهایی درباره ساکنان آبادی سلمل در گذشته شده است از جمله زبانزند: (موتکوی تر می دره)

(۲) به گونه دیگر: مِ وچه کت دره، گوشه از کم طاقتی است.

مُور کُو تَل بَگنه .

■ / Mor ko tala bagðne / .

□ به سنگ کوه مارکوه بخورد .

کاربرد: غم و غصه به سنگ های مارکوه برخورد بکنند و به کسی آسیب نرسانند .

\*\*\*

موس مُور نَزِن .

■ / Moso mur nazðn / .

□ مرتباً نگو که ندارم .

کاربرد: باور نداشتن قول کسی است که: ادعای نداشتن دارد .

\*\*\*

موسی هر چی بدیه از کُوی تُوَر بدیه .

■ / Musâ har çi bediya az kuye tur bedîya / .

□ موسی هر چه دید از کوه تور دیده است .

کاربرد: از جایی یا از کسی سود بردن .

\*\*\*

مُوسِ پیچ نَده .

■ / Mus pič nadð / .

□ کونت را پیچ و تاب نده .

کاربرد: شانه خالی کردن از زیر بار مسولیتی است .

\*\*\*

مُوسِ بِزاسه .

■ / Musse bezâsð / .

□ او کسی است که از راه کون زاییده شده است .

کاربرد: در باره کسانی است که: رنندند، حد و حق نمی شناسند .

\*\*\*

مِ وکِتی بَکته .

■ / Me vaketi bakðtð / .

□ خستگی من در رفت .

کاربرد: در رضایت بخش بودن نتیجه کار است .

\*\*\*

مُول کُته .

■ / Mul kotə / .

□ توله (بچه) نامشروع .

کاربرد: در باره کسی است که: شان و مقامی در اجتماع ندارد .

\*\*\*

مُول بُگُرده آدِمه مانه .

■ / Mul bokordə ādēmā mānə / .

□ مانند کسی است که زنا کرده باشد .

کاربرد: در باره کسی گویند که احساس شرمندگی و خفت می کند .

\*\*\*

مُول بُگُردِه وِ زِوانمِ دِرَازِه .

■ / Mul bokordə ve zevānam derāzə / .

□ زناگری کرده است و زبانش هم دراز است .

کاربرد: در باره وقاحت کسی است .

\*\*\*

مُومٌ مَلْهُمٌ .

■ / Mum o malham / .

□ انگار موم و مرهم است .

کاربرد: سر به زیر بودن - بی آزار بودن .

\*\*\*

مَهرِ پیرا بَشِ، گَیِرِ وِزغِ دِکَنِه .<sup>(۱)</sup>

■ / Mahr pirā bašə, gire vazəq dakanə / .

□ مار وقتی پیر بشود اسیر قورباغه می شود .

کاربرد: در باره ناتوانی دوران پیری است .

\*\*\*

مَهرِ خُشْتِ لُوکایِ بِنِه، راسِ هَسَنِه .

■ / Mahr xošte lukāya bene, rās hesanə / .

□ مار سوراخ خودش را ببیند، راست می ایستد .

کاربرد: در باره این است که: هر کس در خانه خود شجاع است .

(۱) به گونه دیگر: مهر پیرا بَشِه وِزغِ وِتکِ پُرِنِه. (مار که پیر بشود قورباغه روش می پرد).



\*\*\*

مهری کِ نَگَزَنَه، غَمْچِیلْ چُو کَانَنْ .

■ / Mahrī ke nagžanə, qamčil čo kânən / .

□ ماری که نیش نزند، شلاقش درست می کنند .

کاربرد: در باره کسانی گویند که آرام و مظلوم هستند و همه از کرده آنان کار می کشند .

\*\*\*

مَهرِ بَگِشْتَه، بَزِ مَوِ لا خُنْدَه تَرَسَنَه .

■ / Mahrə bagəštə boze mu lâxond tarsan / .

□ آدم مار گزیده از ریسمانی که از موی بز درست شده باشد، می ترسد .

کاربرد: در عمق آثار ترس در انسان است .

\*\*\*

مَهرِ بَکُوشْتِیمْ، شُوشَمْ تَوَدِیمْ .

■ / Mahrə bokuštīm, šušam tavadeym / .

□ مار را کشتیم و چوب(ترکه) را هم انداختیم .

کاربرد: در این مورد گویند که کار از کار گذشته است \_ کار تمام شده است .

\*\*\*

مَهرِه بَتَرِسیمْ، مَهرِ پُوسَمْ بَتَرِسیمْ ؟

■ / Mahrə batərsəm, mahrə pusam batərsəm / ؟

□ از مار بترسیم از پوست مار هم بترسیم ؟

کاربرد: ابراز شجاعت کردن .

\*\*\*

مَهرِه بَکُوشْتِمْ عِصَا چُکُردَمْ .

■ / Mahrə bokuštəm, asâ čokordəm / .

□ مار را کشتیم و عصای دست خود درست کردم .

کاربرد: در این است که از یک آدم خطرناک برای خودم یار و یاور می ساختم .

(یادآور: دوسِ وَنِ کِچِکِ هَمَرِ گِیتِن. دوست را باید با چوبدستی (دعوا) گرفت).

\*\*\*

مَهرِ پُشْتِ، مَهرِ وَرْ هَنَه .

■ / Mahrə poš, mahr var hanə / .

□ از مار، مار زاده می شود .

کاربرد: کسانی که بدجنس هستند فرزندان بدجنس تحویل جامعه می دهند .

\*\*\*

مهری کِ نَزَنه، لُویه .

■ / Mahri ke nazðne, luya / .

□ ماری که گزنده نباشد او را « لوسمار » می شمارند .  
 کاربرد: کسی که نتواند از حق خود دفاع کند، حقش پایمال می گردد .

\*\*\*

مُ هر چی گونم، تْ خُشتِ ی چال جُوی دتگْ زَن .

■ / Mo har či gunðm, to xošte ye čāle juya dang zane / .

□ من هر چه می گویم تو همچنان به یک چاله جو خودت دنگ می زنی .  
 کاربرد: در باره کسی است که: حرف خودش را می زند .

\*\*\*

مُ هیچی ی نترسنم، ساله سگه ترسنم با ریش نَز رِکای .

■ / Mo heči ya natðrsanðm, sālð sagð tarsanðm bâ riš naza rekā ya / .

□ من از هیچ چیز نمی ترسم، فقط از سال سگ می ترسم با جوانی که هنوز ریش در نیاورده باشد .  
 کاربرد: در باره کسانی گویند که با وجود داشتن قدرت از خامی مخالفان یا از فراوانی آنان در بیم و هراس است .

\*\*\*

میانِ هیرُ بیر، بیه مرِ کُل گیرُ .

■ / Miāne hir o bir, biya mðrð kolegir / .

□ در میانه کارزار می گوید که مرا قلندوش کن .  
 کاربرد: توقع کمک داشتن از کسی که سرش شلوغ است .

\*\*\*

میانِ ریشُ تراشانُ، بیخ تراشمُ .

■ / Miyāne riš tarāšān, bix tarāšðm / .

□ از بین کسانی که ریش می تراشند، من از بن می تراشم .  
 کاربرد: سر بودن از دیگران .

\*\*\*

مِ یارِ مرِ بَخا بُو، تا مازندرانِ یه چاشتِ را بُو .

■ / Me yār mðrð bexā bu, tā māzandarān ye čāšte rā bū / .

□ یار من اگر مرا بخواد، از اینجا تا مازندران فقط یک راه صبح تا ظهر خواهد بود .

کاربرد: در باره این است که در برابر علاقه مندی (عشق) مشکل آسان و دور نزدیک می گردد .

\*\*\*

میجگردِ وِسیه . (۱)

■ / Meyjegerd, vesiya / .

□ پلیس در کمین است .

کاربرد: ابلاغ خطر کردن \_ وضعیت قرمز بودن .

\*\*\*

میجَمَ گونه: مُمُ دَرِمُ .

■ / Meijam gunə mo dom darəm / .

□ کشمش هم می گوید: من هم مُم دارم .

کاربرد: در مورد کسی که ادعا دارد .

\*\*\*

مییشیمِ رُوغانیه .

■ / Mišim roqâniya / .

□ گل بنفشه روغنی است .

کاربرد: در باره نازک نارنجی بودن کسی .

\*\*\*

میلجکَمَ گونه: بَدَ بَدَه .

■ / Milijakam gunə bad badə / .

□ گنجشک هم می گوید: بد بد است .

کاربرد: بد همیشه و در همه ازمه و امکنه بد است \_ تقلید بی جا کردن .

\*\*\*

میلیِ دُمُ نَزَنَه، نَر سَگ و دُمَال نَشُونَه .

■ / Meyli dom nazəndə, nar sag ve domāl nošonə / .

□ سگ ماده علامت ندهد، (مایل نباشد)، سگ نر در تعقیب او نمی رود .

کاربرد: در باره این است که فتنه زیر سر زن است .

\*\*\*

میلجک، هوا زنه. (۱)

■ / Miljake, havâ zanð / .

□ گنجشک را در هوا تیر می زند.

کاربرد: در باره کسی است که: بسیار زرنگ است.

\*\*\*

میلجه چیه تا و گی باش. (۲)

■ / Milje čiya tâ ve gi bâše / .

□ خود گنجشک چی هست که «گه» آن باشد.

کاربرد: در باره قابل اعتناء نبودن قضیه است. (یادآور: مورچه چه هست که کله پاچه اش باشد).

\*\*\*

میلجه مَوس .

■ / Miljð mus / .

□ کون گنجشکی .

کاربرد: در دست کم گرفتن کسی است .

\*\*\*

میمله .

■ / Meymele / .

□ مشتری دایمی است .

کاربرد: در شناختن یا مورد اعتماد بودن است .

\*\*\*

مندی عروسی، تیر چی برسی ؟ (۳)

■ / Mendi orusi, tðrð či baresi / ?

□ در آبادی «میانده» [چابکسر] عروسی است به شما چه ربطی دارد ؟

(۱) پو سایه هوا زنه. (پول سیاه را در هوا می زند).

(۲) چوپانی گنجشک ها را شکار می کرد و پس از پر کردن (بدون اینکه محتویات شکم پرنده را خالی کند) به سیخ می کشید و برشته می کرد و می خورد. وقتی به او تذکر داده شد که باید محتویات شکم پرنده را خالی کند و بعد مصرف نماید گفت: میلج چی ی تا و «گی» باش.

(۳) بجای «مین دی» در بعضی از زبانزدها نام آبادیهای: بریشی، شسا، میزی لنگه ... آمده است. مثلاً (شی شی بریشی عروسی تره چی برسی).

کاربرد: در باره این است که: موضوع مورد بحث ارتباطی به تو ندارد .

\*\*\*

مین مین بکن .

■ / Min minə bokon / .

□ اندک اندک (کم کم) بخور (استفاده بکن) .

کاربرد: در باره قناعت کردن است .

\*\*\*

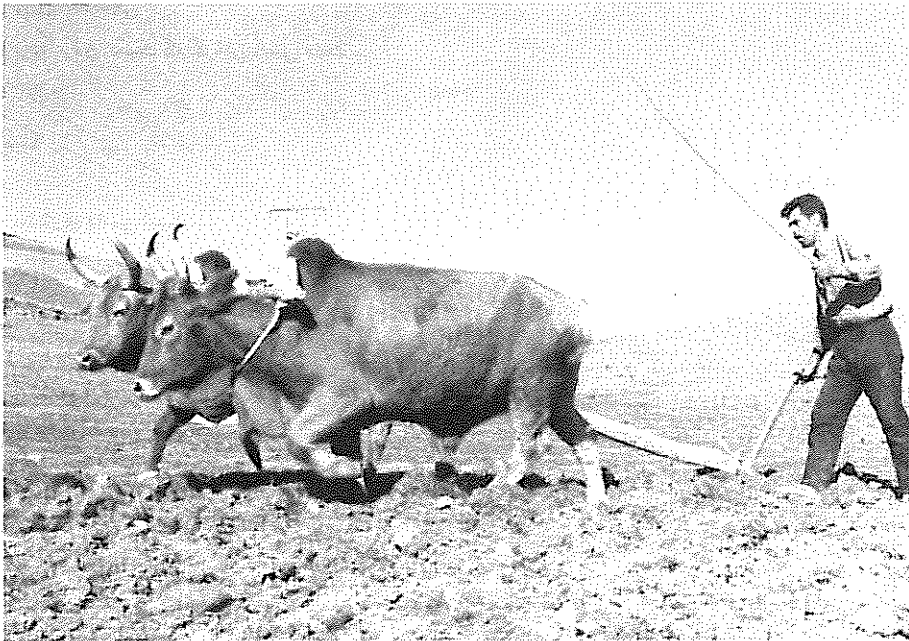
میو میو کنه .

■ / Miyou miyou konə / .

□ مانند گربه میومیو می کند .

کاربرد: در بی حالی و سستی کسی است .

\*\*\*



خیش کردن زمین با ورزا

# نا

نا اُمید شیطانہ .

■ / Nâomid šeytânð / .

□ نا امید شیطان است .

کاربرد: در توصیف امید وار بودن است .

\*\*\*

نا بگوته: آها نَ بگوته نَ .

■ / Nâ bogutð âhâ na bogutð na / .

□ نه آره گفت و نه، نه گفت .

کاربرد: در بلا تکلیفی است .

\*\*\*

نا بیدیه نَ شناسنه (۱) .

■ / Nâ bediya na šenâsanð / .

□ نه او را دیده و نه او را می شناسد .

کاربرد: در بی چشم و رو بودن کسی است .

\*\*\*

نا بیل بزَ نَ پایه، اربا میج خُردره داره سایه .

■ / Nâ bil baza, na pâya, arbâ meyj xordar dâre sâya / .

□ نه بیل زد و نه پایه فرو کرد ، خرما لوی جنگلی رسیده (کشمشی) در سایه می خورد .

کاربرد: داشتن رفاه بدون تلاش .

\*\*\*

نا تایه بُسه، نَ چویِ پیشکه .

■ / Nâ tâya bosð, na čuya biškð / .

□ نه نخ است که پاره شود و نه چوب است که بشکند .

کاربرد: نگرانی نداشتن .

\*\*\*

نا تَبْ خُرْمُ نَ تب زِنُ .

■ / Nâ tab xorðm na tab zðn / .

□ [من در بازی نیستم] نه جزء دسته توپ خورها هستم نه جزء دسته توپ زن ها .

(۱) به گونه دیگر: نَ بیدیه نَ بیشنی سیه . (نه دید و نه شناخت) .

کاربرد: بی ارتباط بودن. (یادآور: نه سر پیازم، نه ته پیاز).

\*\*\*

نا چور آدمه همَر گَب بَزنی خُد کَال هَسِیه (اربابیه) گَاز بَزنی .

■ / Nâjur âdðmð hamra gab bazðni xoda kâl hesîya gâz bazðni / .

□ با آدم ناباب هم کلام بشوی، مانند این است که سیب نارس را گاز بزنی .

کاربرد: در بیان اختلاف افق دید یا نجسب بودن مخاطب است .

\*\*\*

ناچور آدمه صُنْدُوقِ ابوالفضل دل دَنی، حُشْت کار کُنه.

■ / Nâjur âdðmð sondoqqð abolfazlð dðl dani, xošte kârð konð / .

□ آدم نا باب را در صندوق حضرت ابوالفضل (ع) هم بکناری کار خلاف می کند .

کاربرد: در مورد ترک عادت نکردن گویند .

\*\*\*

نارنجه تاوِسَانِ خَرِن، نَ زَمُسانِ .

■ / Nârðnjð tâvesân xorðn, na zomosân / .

□ نارنج را در فصل تابستان می خورند نه در فصل زمستان .

کاربرد: در باره انجام کار نا به هنگام است .

\*\*\*

ناز کُن ناز بر دَره، واژ کُن دراز لَنگ . (۱)

■ / Nâz kon, nâz bor darð, vâz kon, derâz lðng / .

□ ناز کن، نازمی کند چون نازش را می کشند، جهنده می پرد چون پاهای دراز دارد .

کاربرد: بیان واماندگی پس از ولخرجی .

\*\*\*

ناز بدَشْتِه .

■ / Nâz bðdaštð / .

□ کسی که در ناز و نعمت نگاهداری شده است .

کاربرد: در لوس و نثر بودن است .

\*\*\*

نا کیله .

■ / Nâ kilð / .

□ ردیف نیست .

(۱) به گونه دیگر: ناز کِشُ نَره، ناز بُکُن، نَترِ پای درازا کن . (نازکش داری ناز بکن، نداری پاهایت را دراز بکن).

کاربرد: در باره کسانی است که: سرتق و کله شق هستند\_ نافرمان بودن.

\*\*\*

نا مُدَارُ وَاكِه .

■ / Nâmdâr vake / .

□ انشاء الله نامدار و مشهور بشود .

کاربرد: آرزو برای شهره شدن نوزاد .

\*\*\*

نا مِ فِکَتُ .

■ / Nâm fekât / .

□ نامت بیفتد و فراموش شوی .

کاربرد: آرزوی روزگار سخت برای کسی کردن .

\*\*\*

نانِ دِلِ وِپِیچُ بُوخُرُ .

■ / Nane dâl vepič boxor / .

□ او را درون نان تلخ بگذار(ساندویچش کن) و بخور .

کاربرد: آدم بسیار خوبی است .

\*\*\*

نانِ پاره وَاکته سَگِ بُوخُرده .

■ / Nân pâre vakâtâ sag boxordâ / .

□ تکه نان شد و سگ خورد .

کاربرد: وقتی هیچ خبری از کسی یا چیزی نداشته باشیم .

\*\*\*

نانه وَ نه گرما گرمُ تَنُورُ زَنُ .

■ / Nânâ vanâ garmâ garm tounur zan / .

□ نان را باید وقتی تنور داغ است، چسباند .

کاربرد: در سریع انجام دادن کاری است .

\*\*\*

نَانِ وَاچِه خُرِه، چَرده وَ رِه. (۱)

■ / Nâneâ vačâ xorâ, čarda varâ / .

□ نان را بچه می خورد و علف را بره .

(۱) چَرده = چوپانها شاخه های نازک درخت چَلِم (ممرز) را در فصل پاییز(قبل از خزان کردن) می بریدند و به صورت دسته های کوچک و قابل حمل در می آوردند و در تنه های درختان جا سازی(انبار) می کردند و در فصل زمستان به عنوان علوفه دام از آن استفاده می نمودند .



کاربرد: در باره مصرف بجا است .

\*\*\*

نَ اَنَدی بَدِ بَشْ كِ تَرَجی سیرا بَشِن، نَ اَندی سَادِقُولِ بَشْ كِ تِ دوشِ سَ  
سوارا بَشِنْ .

■ / Na andi bad baš ke tərə ji sirā bašən, na andi sād̄  
qoul baš ke te dušə sa sevārā bašən / .

□ نه آن اندازه با مردم بد بکن که از تو بیزار شوند و نه آن اندازه ساده باش که روی دوش تو سوار شوند .

کاربرد: اشاره به میانه رو بودن است .

\*\*\*

نَانِ بِ سِیری خُرَه .

■ / Nān be siri xorə / .

□ نان را به سیری می خورد .

کاربرد: در باره سرسری گرفتن قضیه است .

\*\*\*

نَا نَجِیبِ یِه بُوَز(خُر) دَشْتِه وَ نَامِ بَنَ مَلِکِ شَا(عبدالصمد) .  
■ / Nānejib ye boz daštə vi nāmə bana māl̄k-šāh / .(abdolsamad)

□ آدم نا نجیب یک بز داشت ، نامش را گذاشته بود ملک شاه .

کاربرد: در بیان آدم های کم جنبه است .

\*\*\*

نَانه دَسِه نَانَوَا هَدِ، یِ نَانِمِ کَمْتِه .

■ / Nānə dasə nānōvā hade, ye nānam kamte / .

□ پختن نان را بدست نانوا بده یک نان هم کمتر .

کاربرد: کار به دست کاردان دادن .

\*\*\*

نُبُورْدِه زَنِ رِ خَدْمَتِ نُکُنْ .

■ / Nobordə zənare xedmat nokon / .

□ برای زنی که دوستش داری ولی عقد نکردی کاری انجام نده .

کاربرد: دربی وفایی افراد است .

\*\*\*

- تَلِّ وِ سِه مِمَانْ جَا كُجْ؟ بَر كَشْ. (۱)
- / Nateal vðsð memân jâ koja ? bar kaš' /.

□ مهمانی که دعوت نشده باشد جایز در کجای اتاق است؟ پشت در .  
کاربرد: در باره بی قرب و منزلت بودن کسی است .

\*\*\*

- نَ تِ مَاجِه خَنَمْ، نَ تِ كَاجِه .
- / Na te mâčð xanðm, na te kâčð /.

□ نه خواستار بوسه ات هستم و نه دوستدار کتک تو .  
کاربرد: در دوری جستن از کسی است . ( یادآور: ما را به خیر تو آمیدی نیست ، شر مرسال . )

\*\*\*

- نَجِیْبِ گِی بِیْزِ نَا نَجِیْبِ پُلَایِه . (۲)
- / Nejib gi beyz nânejib polâya /.

□ که آدم با شخصیت و نجیب بهتر از غذای رنگین آدم نا نجیب است .  
کاربرد: قبح رذالت در جامعه .

\*\*\*

- نَ چَکِ دَرِمْ نَ سَفْتِه، نَ عَمْ دَرِمْ نَ غُصِه .
- / Na čak darðm na seftð, na qam darðm na qossð /.

□ نه دست کسی چک داده ام و نه سفته و نه غم دارم و نه غصه .  
کاربرد: در آرامش فکری است .

\*\*\*

- نَ چَکِ بَزِیْمِ نَ چُنِه، عَرُوسِه بِیْرِدِیْمْ (بُیْمِه) خُنِه .
- / Na čak bazeym na çonð, arusð biyerdim xonð /.

□ بدون بحث و چانه زنی عروس خانم را به خانه آوردیم .  
کاربرد: در آسان تمام شدن یک قضیه است .

\*\*\*

- نَ خُ تَرِه عَارِه نَ خُ تَرِه غَیْرَتِ .
- / Na xo tårð ârð, na xo tårð qeyrat /.

□ نه از مقوله عار چیزی سرت می شود نه از مقوله غیرت .  
کاربرد: بد و خوب را تشخیص ندادن .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: نُگُوتِه مِمَانْ جَا دَرِ پِشْتِ . (مهمان نگفته جاش پشت در است .)

(۲) به گونه دیگر: نَجِیْبِ گِی بُخْر ، نَا نَجِیْبِ گِی پَانَنَه . = که آدم نجیب بخور ولی توی که نا نجیب

## نُخْدُ بَقْلًا دَرْنَهٗ (دَنَن)

■ / Noxod bâqlâ danan /.

□ با یکدیگر نخود و باقلی کاشتند.  
کاربرد: در وصف عشق و عاشقی است.

\*\*\*

## نُخْرُدَهٗ نِيِمَهٗ.

■ / Noxârdê niyam /.

□ نخورده نیستم.  
کاربرد: در بیان چشم و دل سیر بودن است.

\*\*\*

## نُخْرِيْنَهٗ نَيْرِيْنِيْنَهٗ اَبْجِي دَرِ خَاوَهٗ.

■ / Noxârin, nerinin, abji dar xâvê /.

□ نخورید، نریینید، زن ارباب در خواب هستند.  
کاربرد: در احترام کاذبی است که برخاسته از خودکامگی است.

\*\*\*

## نُخْرِمُ قِيْمَاقٍ چَنگِ نَزْنَمِ دِمَاغِ.

■ / Noxârdem qeymâq, čng nazanê dêmâq /.

□ قیماق را نمی خورم و دماغم را هم چنگ نمی زنم.  
کاربرد: تاکید بر این است که: کاری را انجام نمی دهم که بعداً پشیمان بشوم.

\*\*\*

## نُخْرُدَهٗ مَسَهٗ.

■ / Noxordê masê /.

□ نخورده مست است.  
کاربرد: در باره کسی گویند که با آنکه در متن قرار ندارد مشکل آفرین هست وای به روزی که در متن قضیه قرار گیرد.

\*\*\*

## نُخْرُدَهٗ نَوَسَهٗ، بَخْرُدَهٗ دِمَسَهٗ (۱).

■ / Noxordê nâvasê boxordê dêmâsê /.

□ تا وقتی که نخورده بود، نمی خواست اما از وقتی که خورد گیر کرد.  
کاربرد: در باره تغییر دیدگاه همراه با اشتیاق است.

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: نیده نواسه، بیده دِمَسَهٗ، (ندیده بود نمی خواست حالا که دیده دست بردار نیست).

- نُخشی خروار خروار هَنه مَثقال مَثقال شُونه .  
 ■ / Nâxuši xarvâr xarvâr hanð, mesqâl mesqâl šunð / .  
 □ مریضی خروار خروار می آید اما ذره ذره می رود .  
 کاربرد: طولانی بودن دوران نقاهت .

\*\*\*

- نُخونده ملایه .  
 ■ / Noxondâ mollâya / .  
 □ دانای نا خواننده است .  
 کاربرد: در بیان داشتن آگاهی است .

\*\*\*

- نُدانِ بگوته، نادانم باورِ بُگرد .  
 ■ / Nodân bogutð, nâdânam bâvðr bokordð / .  
 □ آدم نا آگاه حرفی زد و آدم نادان هم باورش شد .  
 کاربرد: در توصیف خوش باوری گوینده و شنونده دارد .

\*\*\*

- نِدارِ آدمه روزی کتَبَ بزَ نیه .  
 ■ / Nêdâr âdêmð ruzi kat baza niya / .  
 □ روزی آدم های فقیر اندازه اش مشخص است .  
 کاربرد: در توصیف گنجشک روزی بودن است .

\*\*\*

- نِد چُم دَر کار نیه .  
 ■ / Nêyda čom dar kâr niya / .  
 □ چیزی نیست که چشم ندیده باشد .  
 کاربرد: همه چیز ممکن است اتفاق بیفتد .

\*\*\*

- نِد چُمه تُرسُ وَره .  
 ■ / Nêda čomð tars varð / .  
 □ از چشم ندیده باید ترسید .  
 کاربرد: در باره کسی گویند که چشم دلش سیر نباشد .

\*\*\*

- نِد دُز، پادشای .  
 ■ / Nêda doz, pâdešâya / .  
 □ دزدی که شناسایی نشده باشد ، پادشاه است .  
 کاربرد: حکایت کار خلاف کاران است : چنانچه خلافشان ثابت نشود ممکن است ادعای شرف هم بکنند .

\*\*\*

نَدَر، اَمَانِ خَدَايَ .

■ / Nədār, amāne xodāya / .

□ آدم های ندار و فقیر در پناه خدا هستند .

کاربرد: خدا روزی رسان است .

\*\*\*

نَدَاشْتَنِ یِ دَرْدَه، دَاشْتَنِ هِیْزَارِ دَرْدُ .

■ / Nədaštən ye dardə, daštən hizār dard / .

□ نداشتن یک درد است و داشتن هزار درد .

کاربرد: در باره مسایل و مشکلات ناشی از وجود فرزندان است .

\*\*\*

نَدَ کِیْنِ شَلَارِ بَیْدَ .

■ / Nəda kin šlār bəyda / .

□ کون شلوار ندیده شلوار دید .

کاربرد: تازه به دوران رسیده .

\*\*\*

نَدِه اَیْنَتَظَارُ، بَدِه بَیْزَارُ .

■ / Nəde intəzār, bəde bizār / .

□ کسی را که ندیده بود منتظر دیدنش بود ولی پس از دیدن از او بیزار شد .

کاربرد: پشیمانی پس از دیدار . (یاداآور: دید پشیمان ندید پشیمان).

\*\*\*

نَدِیْشْتَه بُوْنَه پَسَرُ، چُر چُرَه م س (بَلِیلِ م س) .<sup>(۱)</sup>

■ / Ne deyštə bunə pəsar, čor čorə me sa / . (bolbol me sa)

□ پسری که وجود خارجی ندارد، فدای همه جای او شوم .

کاربرد: در باره کسانی گویند که در عالم رویا برنامه هایی دارند .

\*\*\*

نَدِیْدُ، بَدِیْدُ، تَا بَیْدِیْه، خُشْتِ شَلَارِ بَیْرِیْه .

■ / Nadid, bedid, ta beydiya, xōšté šlārə bəriya / .

□ آدم نادار تا دارا شد شلوارش را کثیف کرد .

کاربرد: خود را کم کردن است .<sup>۱</sup>

(۱) به گونه دیگر: نی چی پسر، تِ بِلَامِ سَرُ (پسری که هنوز نزاییده ام، بلایش توی سر من بخورد).

\*\*\*

نَرْمَه بَارُ، سَرَبِ جِيرِ .

■ / Narmə bār o sar be jir /.

□ خوردنی نرم است و راه سر پایینی .

کاربرد: در باره کار یا خوردنی است که: زود پرونده اش را می بندند .

\*\*\*

نَرْمَه زِمِي ى بِيْدِي ى، قُوَزَ . (گاجمه چلده)

■ / Narmə zəmiya beydiya, fuza /.

□ زمین نرم را دید فرو کرد .

کاربرد: در فرصت طلبی است .

\*\*\*

نَرْمَه بُرُ، ايسا خراب كُنْ<sup>(۱)</sup>

■ / Narmə boro, eysiyā xarāb kon /.

□ کسی که: نرم می برد ولی آسیاب را خراب می کند .

کاربرد: در وصف دو رو بودن است - خطرناک بودن .

\*\*\*

نَزَ رَخْصَنَه .

■ / Naza raxsanə /.

□ نزده می رقصد .

کاربرد: در آماده بودن برای انجام هر کاری است - بحث درباره موضوعی که هنوز اتفاق نیفتاده است .

\*\*\*

نَزَ سَه گاو کُولُو بُنَا كُنْه .

■ / Nəzasə gāw kōlū bonā konə /.

□ گوساله را به گاوی که نزاییده است نزدیک می کند تا شیر بخورد .

کاربرد: در توصیف آدم های رند و زرنگ است .

\*\*\*

نَسِيْبُه اَدِمَه گاو شير نَدَنَه .

■ / Nassobunə adəmə gāv šir nadanə /.

□ کسی که نباشد گاوش هم شیر نمی دهد .

کاربرد: اگر صاحب کار در محل کار حضور نداشته باشد، نتیجه مطلوب نیست .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: نرم گندمُ ای ساي خراب كُنْ . (گندم نرم آسیاب را خراب می کند .)

نَسَلِ بِلِی مُرْغَانِ .

■ / Nasle bili morqâna / .

□ از نسل تخم اردک است .

کاربرد: شل و وارفته بودن .

\*\*\*

نِسِه جَعْفِرِ رِ گَبِ زَ دَرِیمْ ؟

■ / Nese jafðrere gab zadarðm / ?

□ برای جعفری که حاضر نیست سخن می گویم ؟

کاربرد: گوش ندادن به حرف ها ... بی اعتنا بودن به حرف ها .

\*\*\*

نِسی خُرْ، با سَلِیقَمْ وَکنه. (۱)

■ / Nðsey xor, ba seliqam vakanð / .

□ آدم نسیه خور، با سلیقه هم می شود .

کاربرد: پر توقع بودن .

\*\*\*

نِسی، نَسِه، هَقْتِ بَثْ، ما بُگُو مُوگُو، سال بَزَن بَزَن .

■ / Nðse nasð hafta başð, mâ bogo mogu sâl bázðn bazðn / .

□ نسیه دادن اصولاً نحس است، یک هفته پس از نسیه دادن بحث آغاز می گردد، سرماه جدل و سر

سال بزن بزن است .

کاربرد: مراد مسایل و مشکلات نسیه دادن است .

\*\*\*

نُشْ جُوئی آو وَننه.

■ / No šo juya âv vananð / .

□ او کسی است که: به جویی که آب نرفته باشد، آب می برد .

کاربرد: منتسب کردن یک امر واهی به کسی، آدم زیرک و زرنگ .

\*\*\*

نَقْدِه دَسْ وَتِ، نِسیه دِمَالِ بی نِشی ؟

■ / Naqdð das vate, neseya demâl biši / ?

□ نقد را کنار گذاشتی در پی نسیه هستی ؟

کاربرد: در پی درد سر رفتن .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: نِسی خُرْ با سَلِیقْ (نسیه خوار با سلیقه است).

نَقَرِچِ دِيمِ نِپيرِ زَنِ؟ (۱)

■ / Neqarð či dim nepir zane / ?

□ در حضور نقاره زن، تو نقیر می زنی؟  
کاربرد: در تحت شعاع قرار گرفتن قضیه است.

\*\*\*

نَكِشِی گُونِ یِ مَنَه؟

■ / Nakešð gunē ye manð ? / .

□ وزن نکرده می گویی یک من است؟  
کاربرد: در باره پیش داوریها است.

\*\*\*

نَ گَازَه، نَ پَاسِرِ. (۲)

■ / Na gâzð, na pâsðr / .

□ نه گاز گرفتن است و نه لگد زدن .  
کاربرد: در بی بو و بی خاصیت بودن چیزی یا کسی است.

\*\*\*

نُگوتَه نُمَانِسَه .

■ / Nogutð nomânðsð / .

□ نا گفته نمانده است .  
کاربرد: بیان درد دل .

\*\*\*

نِگو، بَگو یِ کُوشَنَه (ترکدنه).

■ / Nogu, boguya kušanð / .

□ آدم کم حرف آدم پر حرف را می کشد .  
کاربرد: آدم های کم حرف با حرف نزدن خود آدم های وراج(پرگو) را خسته می کنند .

\*\*\*

نُگوتَ حَرفَم، آوازِه دَرِه؟ (۳)

■ / Nogutð harfam, avâzð darð / ?

□ حرف نگفته و نزده مگر این همه شایعه در پی دارد؟  
کاربرد: دروغ بودن اصل قضیه .

(۱) نپیر= نقیر را از شاخ گاو درست می کردند و با صدای آن برای تاراندن خوک ها از مزرعه سود می بردند .

(۲) پاسر واژه اصیل فارسی است .

(۳) به گونه دیگر: نَشو را آوازِه نَرِه؟ (راهی که طی نشده است باید درباره آن چیزی گفت؟)



\*\*\*

نگوی نادان دونیم، پُرگویی شیطان. (۱)

■ / Noguaya, nâdân downim, porguya šeytân /.

□ کسی که چیزی نمی گوید از نظر ما نادان است و کسی که زیاد حرف می زند شیطان .  
کاربرد: در بیان داوری بدون تأمل و سطحی است .

\*\*\*

نماز خوان بی، قبله راسه .

■ / Nômâz xân bi, qeblâ râsâ /.

□ تو اگر اهل نماز باشی قبله راست است .  
کاربرد: این گونه است که: اگر اهل عمل باشی همه مقدمات فراهم است .

\*\*\*

نماز نُخونده، ادعای بهشت دَره .

■ / Nômâz noxândâ, edâye behdšt darâ /.

□ بدون اینکه نمازی خوانده باشد ادعای بهشتی بودن را هم دارد .  
کاربرد: در انتظار پاداش بیجا داشتن است .

\*\*\*

نماز صَبْ سبجان ... نَدَره، زن بیوه مُوارکْ با .

■ / Nômâze sob sobhanallâ nâdarâ, zâne bivâ movârak bâ /.

□ همانطوری که نماز صبح سبحان الله ندارد، زن بیوه هم مبارک باد ندارد .  
کاربرد: در باره این است که هر چیزی در وقت مناسب خود با ارزش است .

\*\*\*

نِما سَرِ(نِ ماشته دم) آفتاو مانه .

■ / Nômâ sarâ(nômâšta damâ) âftâve mânâ /.

□ مانند آفتاب هنگام غروب است .

کاربرد: نفس آخر را کشیدن ... به پایان کار رسیدن .

\*\*\*

نَم پَس تَدَنه.

■ / Nam pas nadanâ /.

□ نَشْت نمی کند .

کاربرد: در باره کسانی گویند که بسیار مقتصد و خسیس هستند .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: نگوی نادان دونیم، پر گوی شیطان. نُوگُونِم، نُوتِن (کسی که عمل را انجام ندهد ناتوان).

- نُمد کلا سَ اَسِیج .  
 ■ / Nomd kolâ sa ospoj /.  
 □ شپش روی کلاه نمدی .  
 کاربرد: آشکار بودن قبح کاری .  
 \*\*\*
- نُمدُ ماله دارُ بارُ ؟ (۱)  
 ■ / Nomod mâla dâr bâr ?/.  
 □ نمدمال کجا و حمل تنه های درخت کجا ؟  
 کاربرد: در باره کسی که از عهده کاری برنیايد .  
 \*\*\*
- نُمزُد بیزی آمره یَر سییه، شو کُتا و کُته .  
 ■ / Nomzod beyzi amðrð barðsiya, šou kotâ vakðtð-/.  
 □ نامزد بازی به ما رسید، شب ها کوتاه شد .  
 کاربرد: بد شانس بودن .  
 \*\*\*
- نُمک ب کُور .  
 ■ / Nomok be kur /.  
 □ نمک نشناس .  
 کاربرد: در باره کسانی گویند که حق شناس نیستند .  
 \*\*\*
- نُمک و پیش پیره (پیش کتسه) دَره، ی فو لاکن دَنه هَم کُنه .  
 ■ / Nomok ve piš parð(piš kašð)-darð, ye folâkðn danð-hama kaland /.  
 □ انگار نمک در دامنش است با یک تکان همه را می ریزد .  
 کاربرد: درباره کسانی گویند که حق نان و نمک را نمی شناسند .  
 \*\*\*
- نُمه گبه هلی کُرده نشنه .  
 ■ / Noma gabð hayli kordð nešanð /.  
 □ حرفی که از دل نباشد فهماندن آن مشکل است .  
 کاربرد: درباره تاثیر گذاری حرف دل است .  
 \*\*\*

(۱) به گونه دیگر: چَرودار زور کار ؟ (چرودارا کارهای سخت و دشوار)

ننگین مارا خُجِرُ وچه، ماسُ پِلا یا شیشارُ کچه؟

■ / Nengin mâ:ra xojor vačə, mās pəlāya šišār kačə /.

□ مادر بد و پسر خوب؟ کته و ماست و قاشقی از چوب شمشاد .

کاربرد: در این مورد گویند که مادر ناباب شایستگی تربیت فرزند شایسته را ندارد .

\*\*\*

ننگه آدمِ دامنِ بُشه، ننگه دار زهله شونه .

■ / Nangə ādəm dāmān bušə, nangə dārə zahlə šonə /.

□ آدم ناجور به جنگل برود، درخت های ناجور زهره ترک می شوند .

کاربرد: درباره کسی است که کارهایی را که انجام می دهد، دارای ایراد و اشکال هستند .

\*\*\*

ننه سواره، کرکه کولباره .

■ / Nanə sāvārə, kərəkə kulbārə /.

□ مادر بزرگ سوار اسب است و مرغ هم بر پشت مادر بزرگ .

کاربرد: در باره افعال افراد ساده اندیش است .

\*\*\*

ننیشته کین، قاطر سوو ری ؟

■ / Nəništə kīn, qātər soveyrī / ?

□ کون ننشسته و قاطر سواری ؟

کاربرد: در بیان فراهم نبودن مقدمات (تمرین) لازم برای انجام کاری است .

\*\*\*

نوجه آدمه ؟

■ / Nojə ādemə / ?

□ آدم قحطی است؟ یا نوبر آدم ها است ؟

کاربرد: مگر کس دیگری وجود ندارد که همیشه درباره همین یک نفر حرف

می زنید ؟ (یادآور: آسمان سوراخ شد همین یکی افتاد زمین؟)

\*\*\*

نورو نبی، کجار دبی ؟

■ / Nur o nebi, kojār debi /.

□ ای نور پیامبر، کجا بودی ؟

کاربرد: پرسش از دوستانی است که: پس از مدتها ی طولانی بیدار دوستی می روند .

\*\*\*

نو شورده کچ مانه .

■ / Nowšurdə kača mānə /.

□ مانند قاشق نشسته است .

کاربرد: در توصیف ظاهر نامناسب داشتن است .

\*\*\*

نُوغانِ تا و گیتِه .

■ / Nowqân tâ vegitâ / .

□ کرم ابریشم به دوره پراشتهایی خود رسیده است و برگ توت زیادی می طلبد .

کاربرد: در بیان سخت درگیر کار بودن است .

\*\*\*

نوکرِ نَخَمِ، قاطرِه بُرُوتِم .

■ / Noukar nâxanm, qâtârâ bourutâm / .

□ نوکر نمی خواهم، چون قاطرم را فروختم .

کاربرد: به کسی گویند که مدانه و چرب زبانی کند .

\*\*\*

نُوسِه بُونِه مردِکِ ر، زَنِ گیری نَگَن .

■ / Nâvasâ bunâ mardâkare, zângiri nokon / .

□ مردی را که نمی خواهی زنش نشو .

کاربرد: در توصیف کسانی است که با بی میلی به انجام کاری مشغول باشند .

\*\*\*

نه چِ باغِ فایِدِه، نه زِمی .

■ / Na çe: bâq fâyâda na zemi / .

□ نه برای باغ چایی فایده دارد نه برای زمین شالیکاری .

کاربرد: بی خاصیت بودن .

\*\*\*

نه خِرِ خدایِه، نه رعیتِ پادشاه .

■ / Na xarâ xodâya, na raiyate pâdešâ / .

□ نه خر خداست و نه رعیت پادشاه .

کاربرد: آزاده بودن - منگل بودن .

\*\*\*

نه دادِ خدایِ نه فریادِ پیغمبر .

■ / Na dâde xodâya, na faryâdâ pâyqambar / .

□ در آنجا نه صدای خداوند است و نه فریاد پیغمبر .

کاربرد: جایی که مسایل اخلاقی و انسانی رعایت نمی شود - یا جای خلوت و دنج .

\*\*\*

- نه رای پَسِ دَرِه، نه رای پیش<sup>(۱)</sup>.  
 ■ / Na rāye pas darθ, na rāye piš /.  
 □ نه راه برای برگشتن دارد و نه راه برای ادامه دادن.  
 کاربرد: در بیان سر در گمی است.

\*\*\*

- نه شا بُخُر نه بی بی، وک ریک بُخُرِه، وله وینی .  
 ■ / Na šâ boxârθ na bibi, valθ rik boxârθ, valθ vini /.  
 □ نه شاه بخورد و نه بی بی، کسانی بخورند که دارای چانه و بینی کج و کوله هستند.  
 کاربرد: در باره کسانی گویند که جمع کردند و نخوردند و بهره آن را آدم های نامعقول بردند.

\*\*\*

- نه شَنَه تره پیش دَکَتَن، نه شَنَه تره دَمال دَکَتَن.  
 ■ / Na šanθ tθrθ piš dakθtθn, nā šanθ tθrθ demāl dakθtθn /.  
 □ نه می شود پیشاپیش تو راه رفت و نه می شود پشت سرت راه رفت.  
 کاربرد: درباره کسی که بی منطق است. (یادآور: قاطر چموشی که از روبرو گاز می گیرد و از پشت سر لگد می زند.)

\*\*\*

- نه شیرِه خُرْم، نه کولی کِ بُرْم<sup>(۲)</sup>.  
 ■ / Na šir xorθm na kowley ke borθm /.  
 □ نه شیر را می خورم و نه گوساله را می برم.  
 کاربرد: با قید و شرط کار نکردن.

\*\*\*

- نه کلکه دی تُونِه، نه بی کله هسأتُونِه<sup>(۳)</sup>.  
 ■ / Na kalθke deytunθ, na bi kalθ hθsātuθn /.  
 □ نه چشم دیدن کچل را دارد و نه طاقت دوری کچل را دارد.  
 کاربرد: رفتار دوگانه داشتن.

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: ن رو در وطن دَرِه، ن رو در غربت. نه می تواند به شهرش برگردد و نه می تواند در شهر غربت زندگی کند.

(۲) به گونه دیگر: ن آش خُرْم ن کاسه شُورِم. (نه آش را می خورم و نه کاسه را می شویم.)

(۳) به گونه دیگر: ن از کل جدای، ن از کل بی نا. (نه از کچل جدا است و نه از کچل شناخت دارد.)

نه گازُ داره، نه واز .

■ / Na gâz dârð, na vâz / .

□ نه گاز(دندان) دارد، نه واز(جست و خیز) .

کاربرد: توصیف آدم های آرام و بدون ادعا است .

\*\*\*

نه گوز وکتیم صدا بُکونیم، نه تُس وکتیم بو بُکونیم .

■ / Na guz vakðtim sâdâ bokônim, na tos vakðtim bu bokônim / .

□ نه گوز شدیم که سر و صدایی داشته باشیم و نه چس شدیم که بویی داشته باشیم .

کاربرد: بیان غیر مؤثر بودن در جامعه است .

\*\*\*

نه مار مرده رِ خُبه، نه پِر زنه ر .

■ / Na ma:r mard re xobð na per zðna re / .

□ نه بدرد شوهر ننه می خورد و نه بدرد زن بابا .

کاربرد: در بی خاصیتی کسی یا چیزی است .

\*\*\*

نه مِ سره بَزَن بشکن، نه مِ شلار قوز آقوز دُکن .

■ / Ne me sarð bazðn beškðn, na me šelarð qoza aoqoz dokón / .

□ نه سرم را بشکن و نه در چین های بند کمر شلوارم گردو بریز .

کاربرد: نه آزار برسان و نه محبت کن . (یادآور: نه سرم را بشکن و نه در دامنم گردو بریز.)

\*\*\*

نه وره پیشاکتُ شنه، نه پَساکتُ شنه، پیش کی پس کاف زنه پَس کی جُفتک .

■ / Na vðrð pišâkæt šanð, na pasâkæt šanð, pišaki, paskaf zanð, pasaki joftæk / .

□ نه می شود جلوتر از او راه رفت و نه عقب تر، چون اگر پیشاپیش راه بروی آدم را با پا زدن می

اندازد و اگر که به دنبالش راه بروی جفتک می زند .

کاربرد: درباره کسی که ناهماهنگ است .

\*\*\*

نه وِ گوز صدأ دَره، نه وِ تُس .

■ / Na vi guz sodâ darð, na ve tos / .

□ نه گوزش صدا دارد و نه چسش .

کاربرد: در مورد بی خاصیت بودن کسی است .

\*\*\*

نهینگام تَلا هَر مِجالِ خُنَه .

■ / Nahingân talâ har mijâl xone /.

□ خروس ناهنگام (بی محل) هر زمان می خواند .

کاربرد: در باره کسانی گویند که بدون توجه به شرایط زمانی و مکانی و مصلحت دیگران درباره

مسائل آنان اظهار نظر می کنند .

\*\*\*

نیا کانم تِ رَحْمَه، نمک زَنَم تِ زَخْمَه .

■ / Niyâ kânôm te rahmâ, nomok zanôm te zaxmâ /.

□ به رحم و انصاف تو نگاه می کنم و بهمان نسبت به زحمت نمک می زخم .

کاربرد: در این مورد است که همکاری کردن با کسی بستگی به رفتار متقابل او دارد .

\*\*\*

نیرنه که نُخْرَه .

■ / Nîranê ke noxorê /.

□ نمی ریند که نخورد .

کاربرد: در وصف خساست است .

\*\*\*

نی شی آدمه دَ نَشْنَه، هَدَ پِیسی سیرا کُرد نَشْنَه .

■ / Nêši âdômê da nêšanê, hada pîsi sirâ kordê nêšanê /.

□ به آدم ناشی نمی شود داد، وقتی هم دادی دیگر نمی شود سیرش کرد .

کاربرد: خوش اشتباهی کسی که اول بار چیزی را بدون در دسر مزه کرده باشد .

\*\*\*

نی شی بی تالِ اَسبَه مَوْسَه داغِ کُنَه .

■ / Nêyši bitâl, asbê musê dâq konê /.

□ دامپزشک ناشی به جای سم اسب ، کون اسب را داغ می کند .

کاربرد: در باره نداشتن اعتماد به افراد کم تجربه است .

\*\*\*

نیله اسپه آم کنده نیر<sup>(۱)</sup>.

■ / Nili asbθ ame kandθ niyar /.

□ اسپ هایی از نوع نیلی برای خانه ما شگون ندارد.

کاربرد: در بدیمن بودن است.

\*\*\*

نیم رِیسی آدم.

■ / Nimrisi âdθm /.

□ او کسی است که کامل نشده است (نیمه رسیده است).

کاربرد: لاغر و کم بنیه.

\*\*\*

نیم را شووا کرده.

■ / Nime râ šouvâ kordθ /.

□ وسط های راه شب کرد.

کاربرد: با مشکل روبرو شدن.

\*\*\*

نیمه شووا کلاچ دان؟

■ / Nimθ šouvâ, kθlâč dâd /?

□ نصفه های شب و سر و صدای کلاغ؟

کاربرد: در زمانی است که کار نا بهنگامی اتفاق بیفتد است.

\*\*\*

نینگه سره، لاود.

■ / Ningθ sarθ, lâvada /.

□ روی ننگ را پوشاند.

کاربرد: در بیان حفظ آبروی کسی است.

\*\*\*

(۱) اسپ ها دارای نام های مختلفی هستند از جمله:

۱- شبرنگ ۲- ورد ۳- ابلق ۴- رخش ۵- نلدل ۶- سمند ۷- اقر ۸- شبدیز ۹- لزاز ۱۰- یحموم  
۱۱- کهر ۱۲- نی لی ۱۲- مادیان اکثر نام های یاد شده در دیوان منوچهری به کار گرفته شده است.

نقل از: آقای جلیل غدیری





■ / vaua toršīye boxore, šumâr kal hanð / .  
 وَاِ تَرْشِي بُوخْرَه، شُومَارُ كَلِّ هَنَه .

□ چنانچه عروسی این ترشی را بخورد مادر شوهر هوس آنچنانی می کند (هوس هم آغوشی می کند) .  
 کاربرد: ایجاد هوس خاص.

\*\*\*

■ / ve axm ve dahanð man darð / .  
 وَ اَخْمٌ وَ دَهْنَه مَنِّ دَرَه .

□ اخمش در دهانش است .  
 کاربرد: بیان بد اخلاقی است .

\*\*\*

■ / vâran hamīšik hanð lâ ye bâr / .  
 وَ اَرَانِ هَمِيْشِيْكَ هَنَه، لَا يِ بَارٌ .

□ باران همیشه می بارد ولی سیل یک بار می آید .  
 کاربرد: پیش بینی برای حوادث و چاره اندیشی کردن برای مقابله با آن حوادث .

\*\*\*

■ / ve o ruye sagð hala nâdd / .  
 وَ اُ رُوِي سَنَگَه هَلَّ نِدِّ .

□ آن روی سگش را هنوز ندید .  
 کاربرد: عدم شناخت از بد جنسی کسی .

\*\*\*

■ / vâran hamð ke kandð sa vâranð / .  
 وَ اَرَانِ هَمِّ كِ كَنْدِ سَ وَ اَرَنْه .<sup>(۱)</sup>

□ باران روی درگاه (پله) همه می بارد .  
 کاربرد: همگانی بودن قضیه ای .

(۱) به گونه دیگر: واران هم دَرَسَ وَ اَرَنْه. (باران روی در همه می بارد).